در نقد سمینار"طبقه کارگر و تحزب کمونیستی" رفیق کورش مدرس

حسین مرادبیگی

مقدمه

رفیق کورش مدرسی مدتی قبل در انجمن مارکس – حکمت سمیناری را تحت عنوان "طبقه کارگر و تحزب کمونیستی" برگزار کرد. این سمینار از چارچوب تیتر مورد نظرش فراتر رفت وتنها به مباحثی در چارچوب تحزب مثل تعریف کمونیسم و فعالیت کمونیستی و کمیته های کمونیستی و رابطه آن با تحزب محدود نماند، بلکه یک سیستم فکری کاملتر و شناخته شده و قدیمی تری را معرفی میکند. رفیق کورش از نقد و جدلش با چپ بطور کلی شروع کرده است، لذا ناچار شده است که همه سازمانها و جریانات چپ بطورکلی را به اعتباری؟ کمونیست بخواند. چون چپ بورژوا و چپ کمونیست را هم از همدیگر تفکیک نکرده است، این چپ گاهی چپ بطورکلی خوانده میشود، گاهی چپ موجود است، گاهی چپ بورژوا و غیرکارگری است و گاهی هم ظاهرا کمونیست! رفیق کورش همراه این مباحث از سیستمی فکری و از پایه های آن صحبت میکند و در اثبات آن خواننده خود را به مانیفست کمونیست و سمینارهای کمونیسم کارگری منصور حکمت و لنین ارجاع میدهد.

نوشته حاضر نقد مباحث این سمینار است و آن را در جدلش با چپ بورژوا، در درک مکانیکی اش از رابطه تئوری و پراتیک، در تصویرش از کمونیسم درون طبقه کارگر، از نگرش چپ بورژوا به سرمایه داری، از رابطه بورژوازی و طبقه کارگر، از مفهوم کارگر در مارکسیسم و کمونیسم و از تحزب کمونیستی تا بحث سندیکا و سندیکالیسم مطرح شده در این سمینار را مورد نقد قرار میدهد و نشان میدهد که در همه این موارد با مانیفست کمونیست و با سمینارهای کمونیسم کارگری منصور حکمت، ناخوانی دارد. این نوشته در ضمن شامل قسمت اول سمینار رفیق کورش است، در عین حال هدفش توجه دادن به اشکالات جدی در مباحث این سمینار است.

مقدمه بحث سمینار رفیق کورش

مقدمه بحث رفیق کورش در مورد موضوع مورد بحث خود که بحث بر سر چی هست و چی نیست، طولانی است، خواننده خود را سر راست وارد اصل موضوع مورد بحث این سمینار نمیکند. برای وارد کردن خواننده این نوشته به بحث خود و و ادبیاتی که این سمینار خواننده خود را به آن ارجاع میدهد، تنها به آوردن یک پاراگراف از آن کفایت خواهیم کرد. رفیق کورش در مورد بحث مورد نظر خود چنین میگوید:
" این بحث بحث جدیدی نیست، .. پایه‌های این بحث به مانیفست کمونیست بر میگردد. پایه هائی که تلاش کرده‌ام تا در بحث "باز خوانی مانیفست کمونیست" و همینطور در بحث "اصول فعالیت کمونیستی" به آن‌ها به پردازم. بعلاوه بدنه اصلی این بحث پیشتر توسط منصور حکمت در سمینار های معرفی کمونیسم کارگری به تفصیل توضیح داده شده اند. علاوه بر اینها، خود من در بحث هائی نظیر بررسی انقلاب روسیه "منشویسم، بلشویسم و لنینیسم" به آن‌ها پرداخته ام بعلاوه پایه های این بحث ها را در بحث های لنین، بویژه در نوشته هائی مانند "چه باید کرد؟"، "یک گام به پیش دو گام به پس"، بحث‌های لنین در نقد روزا لوگزامبورگ و بالاخره آخرین بحث های او در "چپ روی، بیماری کودکانه" که مشخصا راجع به کمونیسم غیر اجتماعی است، میتوان دید." – همانجا -

رفیق کورش به جای ارجاع دادن مخاطب خود به این مباحث که ممکن است نه فرصت خواندن و نه امکان دست رسی به آن را داشته باشند، قاعدتا می بایست از همان ابتدای بحث او را وارد اصل موضوع مورد بحث خود میکرد.

تکرار و همزمانی مشاهدات

رفیق کورش در ادامه و سرانجام برای وارد کردن خواننده بحث خود به ضرورت طرح بحث "تحزب کمونیستی طبقه کارگر" از دو مشاهده شروع میکند.

مشاهده اول

نوشته کورش در نشریه حکمت موجود است و خواننده خود میتواند به آن مراجعه کند. نقل قول مشاهده اول رفیق کورش طولانی است به این جهت من سه پاراگراف آن را در اینجا آورده ام که کل مشاهده او را در این مورد بیان میکند. از موارد عراق و غیره صرفنظر میکنم که کمکی به معلومات کسی در این مورد نمیکند.

میگویند:" مشاهده اول این است که چپ ایران و آنچه که خود را کمونیست میخواند، تماما از طبقه کارگر ایران فاصله دارد، به زندگی و مبارزه روزمره پرولتاریای ایران بی‌ربط است، نقشی در آن ندارد و درگیر مسائل و معضلات و مشکلات آن نیست. احزاب و سازمان های کمونیستی موجود بدون استثنا ربطی به طبقه کارگر ندارند. ادامه میدهند:" کدامیک از احزاب، رهبران، شخصیت های این احزاب میتوانند ادعا کنند که تاثیری بر زندگی کارگران اتومبیل سازی ایران دارند؟ کدام یک از ما میتواند ادعا کند که تأثیری بر شرایطی دارد که در آن فرزندان طبقه کارگر بزرگ می‌شوند و به صف نسل آینده پرولتاریای ایران میپیوندند؟ از خودتان بپرسید کدام حزب کمونیستی یا رهبر و فعال آن در زندگی کارگر ذوب آهن تأثیری دارد؟ کدام حزب کمونیستی میتواند، در خلوت خود حتی ادعا کند که بر آنچه که مثلاً در ذوب آهن میگذرد سر سوزنی تاثیر دارد؟ همانجا
گیریم همه اینها درست، اما چگونه از ما میپذیرند برای توضیح این وضعیت کنونی همان مشاهدات و توضیحات ۲۲ سال قبل که در سمینارهای کمونیسم کارگری حکمت طرح شدند، را صاف و ساده تکرار کرد. نمی پرسند پس این ۲۲ سال و با اتکا به مباحث کمونیسم کارگری چکار کرده اید؟ انگار در این مدت تاریخ یخ بسته است و اتفاقی روی نداده است و چیزی تغییر نکرده است؟ هفت سال قبل حزب حکمتیست را ایجاد کردیم، آیا از کورش و من و رهبری حزب حکمتیست نمی پرسند پس به چه علت حزبتان و از جمله خودتان که در رهبری آن بوده اید در راستای حل این معضلات گام جدی برنداشته اید؟ لابد مثلا هفت سال دیگر هم یکی دیگر از حزب حکمتیست دوباره میاید و از مشاهده مشابهی شروع میکند و میگوید که البته این بحث جدیدی نیست و فلان رفیق نیز این بحث ها را هفت سال پیش کرده است و میاید دوباره چپ بطوری کلی را به اعتباری؟ کمونیست میخواند و میگوید این چپ سرسوزنی به کارگری و به زندگی کارگر و امر طبقه کارگر مربوط نیست و این بحث ذکر مصیبت نیست و او راه حل!! دارد؟ آیا این سناریوها را صاف و ساده یکی بعد از دیگری از ما قبول خواهند کرد؟

اگر ۳۲ سال قبل بود ایرادی نداشت. سی و دو سال و حتی بیست و دو سال پیش (قبل از مباحث کمونیسم کارگری حکمت) هنوز میتوانستی کمونیسم روسی، چینی، آلبانی، ئوروکمونیسم، کمونیسم جهان سومی، کمونیسم کشورهای تحت سطله، کاستریسم، بوردیگیسم، و احزاب اردوگاهی را در این یا آن کشور به نام کمونیسم پیدا کرد. ۲۲ سال قبل هم نقد چپ غیرکارگری میتوانست گوشه و تیتری از بحث عمومی تر کمونیسم کارگری باشد. بحث سمینار اول کمونیسم کارگری اما بحثی در مورد کمونیسم ما بود، میگفت، این کمونیسم، کمونیسم ما(جریان موسوم به مارکسیسم انقلابی)، نیز جواب این تناقض و بی تاثیری کمونیسم بر زندگی نسل کارگر همراه ما را نمیدهد. میگفت، مارکسیسم انقلابی هنوز اجتماعا در قطب طبقاتی دیگری قرار گرفته است و باید کاربست اجتماعی مارکسیسم را تغییر داد و آن را روی بستر اجتماعی و طبقاتی خود گذاشت. آنهم در شرایطی که حزب کمونیست ایران یک سر آن در سوئد و سر دیگر آن در شهرهای ایران بود. حزبی بود که سازمان نظامی داشت، پول داشت، یک حزب سیاسی بزرگ که با کارگر و رهبر و فعال کارگری نیز در ارتباط بود. در بعد اجتماعی در کردستان وسیعا از طرف کارگر و زحمتکش مورد حمایت بود. منصور حکمت این سوال را در مقابل این حزب گذاشت که با این حزب میخواهیم چکار کنیم؟ قرار است مدیران خوب یک حزب سیاسی باشیم؟ وقتی می بینیم که کمونیسم ما تاثیری در زندگی کارگر هم نسل ما ندارد. وقتی می بینیم که نتوانستیم جلو یک عده آخوند جنایتکار را بگیریم که داشتند همه ما را قتل عام میکردند. گفت، می پرسند که کمونیسمتان چرا در مقابل عظمت بورژوازی قدرتی به همان عظمت نیست؟ چرا در جهان و در جامعه ای که در آن زندگی میکنیم، اینچنین بی تاثیریم؟

منصور حکمت با بحث اثباتی خود در مورد کمونیسم کارگری و توضیح پایه های آن و تعریف آن در سطوح مختلف و سپس نقد جنبشهای اجتماعی طبقاتی مدعی کمونیسم، گفت، کمونیسم کارگری با همه جانبگی اش جواب این معضل است. به این هدف حزب کمونیست کارگری را با ما تشکیل داد و طی ۱۱ سال کار شبانه روزی یک سازمان کمونیست قدرتمندی که پرچم مارکس را در ایران در دست داشت با یک عده دیگر به جلو برد. کمونیسم به بستر اصلی چپ در آن جامعه تبدیل شد، مخالف و موافق به آن اذعان داشت. نگذاشتیم اپوزیسیون جمهوری اسلامی با خاتمی برود. بر عکس آن دوره در جریان عروج جنبش سبز راه آنچنان باز شد که حتی آن چپی که خود را حزب کمونیست کارگری نیز میخواند همراه کل چپ با بورژوازی از طریق جنبش سبز و یکی از جناحهای جمهوری اسلامی به درون آن رفت. همه اش تقصیر آنها نبود. اگر کمونیسم کارگری ای بود که قدرتی بود و در سطح ایران بستر چپ را نمایندگی میکرد، و جامعه به آن اذعان داشت و در جدال در صحنه سیاست جامعه حضور پر رنگی داشت، این چپ نیز به این وضعیت دچار نمیشد. حتی دو سال بعد از درگذشت منصور حکمت را هم حزب کمونیست کارگری روی شانه این کمونیسم جلو رفت. بحث جنگ خلیج و رویدادهای جهانی و عراق و کردستان عراق به کنار، این کمونیسم یکسال پیش از سقوط اردوگاه شرق آن را پیش بینی کرد. همه فرار کردند، این کمونیسم در میدان ماند و از پرچم مارکس دفاع کرد. در یک دوره ۱۱ ساله بورژوازی ایران و حتی فراتر از آن و جناحهای جمهوری اسلامی و کل اپوزیسیون بورژوائی ایران زیر نقد کمونیسم کارگری بود. نقد و تهییج سوسیالیستی کارگر کمونیست از زبان منصور حکمت همه گوشه و زوایای جامعه بورژوائی را به مصاف کشیده بود. کمونیسم در جامعه معتبر شد. مذهب را کوبیدیم، از جنبش برابری طلبی زن دفاع شد و مسائل زنده و مربوط به زندگی و کار و معیشت طبقه کارگر مال آن دوره است. یادمان نرود که بعد از سال ۲۰۰۲ بود که میگفتیم امسال سال خامنه ای نیست، سال فلان نیست، سال حزب کمونیست کارگری است.

بی ثباتی در تحلیل

کمونیسم کارگری و بحث های کمونیسم کارگری قرار بود ثباتی در تحلیل های ما ایجاد کند. قرار بود تکلیف چپ بورژوا را درتقابل با کمونیسم کارگری بعنوان کمونیسم بورژوائی روشن کرده و سرجای واقعی خود قرار دهد. تکرار مجدد و مکانیکی مشاهدات بالا در سمینار رفیق کورش دارد خلاف این را ثابت میکند. بویژه بعد از فروپاشی اردوگاه شرق کل این صف بندی موجود تحت نام کمونیسم یا چپ بطور کلی عوض شد. یک عده رفتند تو جنبشهای رنگین کمانی، یک عده رفتند به سوسیالیسم خود دمکراسی را آویزان کردند. یک عده اسم کمونیست را از روی تابلوی خود برداشتند و بخود گفتند چپ دمکرات. بخش اعظم شان رفتند دنبال ناسیونالیسم و پایه اجتماعی خودشان. حتی کلمه کمونیسم در ادبیات سیاسی چپ غیرکارگری امروز در ایران به ندرت یافت یا اصلا یافت نمیشود. نمیخواهند خود را با کمونیسم تداعی کنند. به خودشان میگویند مبارزین فعال علیه جمهوری اسلامی. انقلابیگری خرده بورژوائی دیگر به اعتبار خودش در کشورهای "تحت سلطه" نیز نمیتواند روی پای خودش به ایستد. ناچار روی پایه جنبش بورژوائی خودش قرار میگیرد و دارد سوخت خود را از منابع دیگری میگیرد. چپ غیرکارگری دیگر آن چپ "خلقی" ضد تکنیک قبل از سال ۵۷ نیست. ضد رشد اقتصادی و ضد تولید بزرگ نیست. متوجه مشکلات جامعه بورژوائی شده است. خواهان انقلاب علیه مناسبات اقتصادی موجود نیست، میخواهد همه چیز تدریجی پیش برود. میلیتانت ترین بخش آن سوسیالیسم خود را "انسانی" کرده است. گویا سوسیالیسم، خود به اندازه کافی گویای سهم انسان از زندگیش نیست. این چپ خواهان مدرنیزاسیون اداری جامعه است، خواهان این است که سیمای جامعه بورژوایی فقر زده نباشد. اگر تا دیروز برای ذوب آهن اسلحه برمیداشت اکنون آن را به کمک آمریکا ممکن میداند. حتی به کمک آمریکا رفتن جمهوری اسلامی را ممکن میداند. به کمک دو آخوند، گشایش سیاسی و فرهنگی و حتی رفتن جمهوری اسلامی را نیز ممکن میداند.

کل این چپ عملا در جنبش بورژوائی معینی رفته است. جناح چپ این جنبش است. دارد از این تحرک بورژوازی حمایت میکند. حتی بعضی ها افق واهداف خود را بر اهداف و شعارهای آن تطبیق داده اند. کمپینر این جنبش اند، در صف اعتراض این جنبش حضور دارند، مغازله و عشق و نفرت شبانه روزی آنها با این جنبش و سران سبز آن است. دلمشغولی آنها دلمشغولی این جنبش است. نبض شان با این جنبش میزند. شور و شوق و امید و نا امیدی خود را از این جنبش میگیرند. به جنبش سبز گفتند "انقلاب" به ما گفتند "ضد انقلاب". دارد تعلق اجتماعیش را توضیح میدهد. با موسوی و کروبی کشتی نمیگیرد، میخواهد بگوید که به آن جنبشی تعلق دارد که اینها در آن حضور دارند.

انگار اتفاقی روی نداده است. ظاهرا اوضاع، اوضاع ۲۲ سال قبل است و میتوان از کنار تاریخ و تحولات بیش از یک دهه فعالیت کمونیسم کارگری و تحولاتی که این چپ بطور کلی پیدا کرده است به آسانی رد شد و "چپ موجود" را به اعتباری؟ کمونیست خواند و خود را نیز در صف آنها قرار داد. تاریخ "تکرار" میشود و با یک اشاره به ۲۲ سال قبل بازمیگردیم؟ حزب کمونیست ایران بیست سال قبل تنها تابلویی شد دست یک عده و اینها با نماندن هژمونی کمونیسم کارگری برگشتند روی خط راست خودشان. الان شده اند مورد بحث که سرسوزنی به سوسیالیسم و به کارگر مربوط نیستند!!. گیریم به کارگر مربوط باشند که ممکن است در مواردی هم باشند، این تغییری در ماهیت حزب کمونیست ایران و کومه له امروز بعنوان چپ ناسیونالیست کرد میدهد؟ رفیق کورش به جای اینکه ثبات تحلیل های ما را از کمونیسم کارگری و سمینارهای کمونیسم کارگری در سبک کار خود نشان دهد و اول چپ کمونیست و چپ بورژوا را از هم جدا کند، هر دو را و خودش را هم در یک بستر می نشاند میرود درون آن صف و میگوید سرسوزنی به کارگر و به امر طبقه کارگر مربوط نیستند. نمی پرسند در اینصورت چه مزیتی در نقد شما به این چپ هست؟

در مقابل این نوع بررسی ، ما مجبوریم دوباره اصول سبک کار کمونیستی کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست را جلو بگذاریم و بگوئیم:

"بینش پوپولیستی در امر تشکیلات، بینش تشکیلاتی متناسب با انقلابیگری کوته نظرانه خرده بورژوازی است و تشکیلات و روشهای پوپولیستی در بهترین حالت خود، تشکیلات و روشهای متناسب با اهداف و سیاستهای خرده بورژوائی در متن یک جنبش دمکراتیک همگانی است. در مقابل، تئوری کمونیستی تشکیلات، (به جای تشکیلات بگذارید عمل متشکل)، تئوری تشکیلاتی منتج از اهداف و سیاستهای انقلابی پرولتاریا به مثابه یک طبقه معین است و تشکیلات و روشهای عملی کمونیستی، تشکیلات و روشهای ضروری برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا برعلیه سرمایه داری، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم است." و فعالیت یک حزب کمونیستی کارگری این است.

یا دوباره بگوئیم که اینها جنبشهای اجتماعی دیگری هستند، باید به اهدافشان نگاه کرد، باید به تبیینی که از خودشان میدهند نگاه کرد، باید به دعوتی که از مردم میکنند نگاه کرد و گفت که اینها موضوع کارشان انقلاب کارگری و سوسیالیسم نیست، به این دلیل است که به زندگی و سرنوشت طبقه کارگر بی ربط اند. به این دلیل است که نمیروند این طبقه را به میدان بیاورند و به این دلیل است که تبلیغ و ترویجشان برای به میدان آوردن این طبقه نیست. و اگر کاری هم به کارگر داشته باشند میخواهند کارگر را در راه اهداف و مصالح جنبش بورژوائی خود و برای آن تغییری که برای آن به میدان آمده اند، به خدمت بگیرند.

یا دوباره بگوئیم که با چه مجوزی چپ بورژوا را به اعتباری؟ کمونیست میخوانید؟ بگوئیم بعنوان مارکسیست باید اول به خصوصیات اجتماعی این چپ نگاه کرد. یا بگوئیم اینها را کمونیست میخوانید تا ارتداد و عدولشان را از کمونیسم نشان دهید؟ قرار بود اینها هر کمونیسمی باشند، اما کمونیسم کارگری نباشند.

آیا رفیق کورش اینها را فراموش کرده است؟ نه، ممکن است اینها را از بعضی از ما ها هم بهتر بیاد داشته باشد. مشکل، عبارت "تحزب کمونیستی طبقه کارگر" در بحث رفیق کورش نیست. مشکل بحث های حول آن است، مشکل نحوه طرح مکانیکی این مشاهدات و تناقضات همراه آن است که مباحثات این سمینار را هرکارش بکنید نه به بیست و دو سال قبل که ما را به بحثهای سی و دو سال قبل درون چپ ۵۷ بازمیگرداند.

صورت مساله چیست؟

آیا نباید هرچند گاه یک بار برگشت و بخود نگاه کرد و از خود پرسید که آیا راهی را که رفته ایم و داریم میرویم، درست رفته ایم؟ هر حزب سیاسی جدی کمونیستی کارگری ای نه تنها به یک نفر که به تعداد زیادی از رهبران و کادرهای خود احتیاج دارد که به این فکر باشند و این کار را انجام دهند. در اینصورت، صورت مساله و موضوع مورد نقد مائیم، کمونیسم ماست.

مارکس در هیجدهم برومر نمیگوید که انقلابات بورژوائی و پرولتری مدام خود را بازبینی میکنند، میگوید که انقلابات پرولتری مدام خود را باز بینی میکنند ...". لذا سئوال از ماست، از حزب حکمتیست است، بحث بر سر کمونیسم ماست. در اینصورت دیگر نمیتوان کمونیسم بورژوا و کمونیسم کارگری را در یک بستر قرار داد و از کمونیسم بورژوا نیز همان انتظار را داشت که از کمونیسم کارگری و این نقض غرض است. باید پرسید چرا وضع کمونیسم ما در دنیای واقعی اینجوری است و چرا بر دنیای بیرون خود بی تاثیر است و ربط چندانی هم به زندگی کارگر و به مبارزه روزمره کارگر ندارد؟ آنوقت سوال جای واقعی خود قرار میگیرد.

آنوقت جامعه و کارگر بعد از مرگ منصور حکمت را از چشم ما می بینند. در اینصورت دیگر هیچ کس نه از رفیق کورش و نه از من و نه از هیچکدام از رهبران حزب حکمتیست، گذشته به کنار، بعد از هفت سال و نامیدن حزب خود به نام کمونیسم کارگری و حکمتیست قبول نمیکند که بیائیم کیلومترها را صفر کنیم که گویا از ۲۲ سال قبل وضع اینجور بوده است! و هیچ چیزی تغییر نکرده است؟ می پرسند شماها آخر سابقه ای داشتید، گذشته ای داشتید، میگویند باید جواب موانع دوره خودتان بعد از حکمت را میدادید. چطور به این آسانی می توانید از روی آن رد شوید؟ از ما می پرسند چرا اینجوری شد؟ چرا کمونیسم تان به این وضع افتاد؟ چرا بعد از هفت سال کمونیسم دوباره به این وضعیت فرو رفته است؟ چپ بورژوا را که رفته است درون جنبش سبز نمیتوان مسئول این وضعیت و یا بی ربطی به زندگی کارگر و به امر طبقه کارگر دانست. نمیتوان از روی این گذشته رد شد و گفت حالا از اینجا وارد میشویم که "چپ موجود" که به اعتباری! خود را کمونیست میداند و ما هم جزو آنها هستیم و به کارگر و زندگی کارگر سرسوزنی ربط نداریم و این ذکر مصیبت نیست و راه حل هم برای برون رفت فلان! است. سئوال قبل از هر چیز از ما این است که نه این چپ، بلکه کمونیسم تان چرا به این وضعیت افتاد؟ می پرسند که شما ها داشتید از پیروزی کمونیسم در ایران صحبت میکردید؟ میگویند کمونیسم تان قرار بود یک نه بزرگ باشد به تمام تاریخی که بعد از شکست انقلاب اکتبر به نام کمونیسم حرف زد، به عقایدی باشد که به نام کمونیسم مطرح شد و به اردوگاههای باشد که به نام کمونیسم پربا شد. چی شده است که از درون بقایای این صف، صدای بی ربطی به کارگر و به زندگی کارگر و به امر کارگر را بلند کرده اید؟ پاسخ ما چیست؟ و تازه در جواب به این است که میتوانند به ما اعتماد کنند یا نه؟ رفیق کورش از روی اینها رد میشود و در جواب به این معضلات به جواب جا افتاده گذشته ما را با خود به سی و دو سال قبل، بازمیگرداند.

بحث بر سر انتقاد و انتقاد از خود و مقصر دانستن کسی نیست. جواب به این سئوالات آن راهی است که ما را در دادن جواب روشن به تناقضی که مطرح میکنیم، وارد خواهد داد. راه حل کمونیستی کارگری از جواب دادن به این سئوال درمیاید، نه از گذاشتن خود در بستر چپ بورژوا و گشتن دنبال راه حل در این بستر.

درک مکانیکی از رابطه تئوری و پراتیک

مشکل پایه ای مباحث این سمینار، حال که رفیق کورش به جدل "چپ موجود" رفته است، ناتوانی از درک دیالکتیکی رابطه تئوری و پراتیک است، که بر کل این مباحث سایه انداخته است. کمونیسم کارگری در این مورد یعنی در مورد رابطه بین عمل و تئوری، به مبارزه طبقاتی و به انتخابهای طبقاتی قائل است. اینجاست که اعتقاد دارد یا ندارد یا بحث بر سر سازماندهی اعتقادات کسی نیست که رفیق کورش نیز به آن اشاره کرده است در جای واقعی خودش قرار میگیرد. ما به مبارزه طبقاتی و انتخابهای طبقاتی احزاب و جریانات مختلف نگاه میکنیم. واضح است که بحث درک و عدم درک یعنی مشکل را معرفتی دیدن اصولا جائی در آن ندارد.

کورش در مورد بی ربطی چپ بورژوا به زندگی کارگر و به امر طبقه کارگر به جای اینکه از انتخاب طبقاتی و پراتیک اجتماعی که این چپ در دستور کار خود قرار داده است شروع کند، جواب آن را در تئوری و در عدم درک کمونیسم بعنوان یک جنبش اجتماعی درون طبقه کارگر میدهد. میگوید، علت آن این است که: "کمونیسم را از بعد اجتماعی آن یعنی جنبش درون طبقه کارگر تکانده اند." گویا اشکال معرفتی است و نمیدانند که کمونیسم بدوا یک جنبش اجتماعی درون طبقه کارگر است.

اولا، این با تز اساسی کمونیسم کارگری حکمت که مشکل را "تغییر در کاربست اجتماعی کمونیسم میدانست" در تناقض است. ادبیات سیاسی چند سال قبل "چپ موجود" را نگاه کنید، دارند از وجود کمونیسم بعنوان یک جنبش اجتماعی موجود درون طبقه کارگر قبل از مارکسیسم صحبت میکنند، اما در عمل و پراتیک اجتماعی انتخاب طبقاتی غیرکارگری کرده و بعنوان کمونیسم بورژوا عمل میکنند. ثانیا، میتوان در این مورد سوال ساده ای را مطرح کرد، جنبش های اجتماعی مدعی کمونیسم، برای مثال، کمونیسم روسی و چینی، نه تنها فاکتور جامعه نزدشان غایب نبود، نه تنها "کمونیسم، جنبش اجتماعی موجود درون طبقه کارگر را از بعد اجتماعی آن نتکاندند"، بلکه با علم به این، بخش اعظم نیروی کمونیستی کارگری آن یعنی این بعد اجتماعی را نیز با خود بردند و همین جنبش اجتماعی را در جهت اهداف بورژوائی خود سازمان دادند. رفیق کورش بورژوا بودن این نوع کمونیسمها را برای کارگر کمونیست با این استدلال خود که "کمونیسم را از بعد اجتماعی آن تکاندند"، چگونه توضیح میدهند؟

جواب این نیست که "کمونیسم را از بعد اجتماعی آن یعنی درون طبقه کارگر تکاندند"، کمونیسم کارگری در بعد اجتماعی آن سرجای خودش ماند، اما بسیار ضعیف و بی تاثیر. این جنبش مدعی سوسیالیسم و کمونیسم است که در آن مکان اجتماعی طبقاتی نمی ماند، لذا بورژوازی با پرچم مارکسیسم به موضع اصلاح طلبی و موعظه خوانی برای جامعه بورژوائی عقب می نشیند. این کاربست کمونیسم، کاربست مارکسیسم است که عوض میشود و با جنبشهای اجتماعی دیگر منطبق میشود.

به نقل قولی در این مورد از منصور حکمت در سمینار اول کمونیسم کارگری توجه کنید: "خلاصه کنم: روندهای اجتماعی عینی باعث شد که مارکسیسم – که با انقلاب اکتبر بویژه به پرچم هر نوع سوسیالیسم انقلابی در دنیا تبدیل شد، و لاجرم سوسیالیسم را با خود معنی کرد، در مراحل بعدی قدم بقدم بدست طبقات دیگری بیفتد و بعنوان ابزار امر اجتماعی دیگری بکار گرفته شود. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر عملا در این جریان خفه میشود. مارکسیسم بعنوان یک تئوری و یک دیدگاه از این جنبش گرفته میشود و طبقات دیگر آنرا بدست میگیرند. مارکسیسم کاربست اجتماعی دیگری پیدا میکند. می بینیم برای مثال دارد به مساله توسعه نیافتگی کشورهای عقب مانده جواب میدهد، به مسائل رشد اقتصادی و شکاف طبقاتی بعد از جنگ دوم در اروپای صنعتی و بحران دهه های بعد جواب میدهد، به مساله ساختمان اقتصاد روسیه جواب میدهد، به مساله باصطلاح یاس فلسفی روشنفکران آمریکائی و اروپائی جواب میدهد و به مساله انتقاد از موضع دمکراتیک و انسانگرایانه نسبت به تجربه شوروی و چین و غیره جواب میدهد. ولی مساله مبارزه طبقاتی در همین جوامع سوال اصلی روبروی این مارکسیسم رسمی نیست. ما دیگر رگه های اصلی و رسمی مارکسیسم معاصر را در آن موضع طبقاتی و اجتماعی خاص نمی بینیم. بعنوان یک پدیده اجتماعی، مارکسیسم ملی میشود. توسط بورژوازی مصادره و ملی میشود و دیگر بعنوان یک پدیده کارگری، معطوف به یک انقلاب کارگری، علیه کار مزدی با همه جهان نگری و تبیین طبقاتی ای که مارکس در قلب این تفکر قرار داده بود، ظاهر نمیشود. دیگر آن آرمانهای تاریخساز و آن نقدی که بر جهان معاصر داشت و آن ماموریتی برای خود قائل بود، محو و منتفی شده است. اینجاست که بنظر من بهیچوجه مجاز نیستیم که هر جنبش و جریانی را که بخودش میگوید مارکسیست را واقعا مارکسیست تلقی کنیم و بخشی از جنبش طبقه کارگر و یا مبارزه برای انقلاب کمونیستی بحساب آوریم. بلکه اول باید مکان اجتماعی اش را روشن کنیم. باید جنبشهای کمونیستی را از این موضع قضاوت کنیم که جنبش چه طبقاتی اند و برای چه اهدافی براه افتاده اند. و حرف من این است که بستر اصلی کمونیسم تاکنونی، کمونیسمی است که کاربست اجتماعی اش را در ایجاد تحولاتی در محدوده خود بورژوائی یافته است و نهایتا کمونیسمی بورژوایی است. کمونیسم کارگری میخواهد با این مساله مقابله کند."

اکنون هم هربلای دیگری که سر کمونیسم کارگری بیاید که آمده است، این مارکسیسم است که کاربست اجتماعی دیگری پیدا کرده و پیدا میکند. کمونیسم کارگری در بعد اجتماعی خود سرجایش مانده است.

نمونه های دیگری را از این نگرش مکانیکی به رابطه تئوری و پراتیک می بینیم که مشکل را معرفتی میداند. گویا چپ بورژوا از درک یک سری "احکام علمی" عاجز است. گویا این چپ با طبقه فری کردن جامعه(جامعه را از طبقه خالی کردن) و یا جامعه را از سرمایه داری تهی کردن، مرتکب این اشتباه میشود. در حالیکه در دنیای واقعی هر بورژوا و هر خرده بورژوا، روشنفکر و غیر روشنفکر آن، میداند جامعه طبقاتی است، میداند سرمایه داری است، میداند چکار میکند. انتخاب طبقاتی خود را کرده است و منافع این یا آن بخش بورژوازی را تعقیب میکند.

رفیق کورش در همین رابطه میگویند:

"نابینائی جنبشی و طبقاتی چپ غیر کارگری در این واقعیت منعکس است که این چپ طبقه کارگر را بدون سازمان، بدون بافت درونی، بدون رهبر و بدون استخوان بندی کمونیستی میبیند خود را ناجی، آموزگار می یابد. چپ غیر کارگری، طبقه کارگر را مانند خرده بورژازی، که ظاهراً تنها نقطه رجوع تجربه زندگی این چپ است، بی سازمان، پراکنده مطلق، بی رهبر، و غیره میفهمد." - همانجا –

فرض کنیم چپ بورژوا با "ارشاد" به "بینائی جنبشی و طبقاتی" دست یافت و به همه این نکات پارگراف بالا از رفیق کورش نیز پی برد، هرچند چپ بورژوا مدتهاست یادگرفته است که این موارد را یکی بعد از دیگری تکرار کند، آیا در فعالیتش و در ارتباطش با کارگر و امر کارگر از حزب توده و یا اکثریت فراتر میرود؟ وقتی مساله را از سر انتخاب طبقاتی و از سر جنبشهای طبقاتی و تغییر یافتن کار بست کمونیسم و لذا در دستور قرار گرفتن پراتیک غیرکارگری منتج از آن توضیح ندهید، ناچار به تبیینی مکانیکی از این رابطه و لذا اخلاقی و یا "معرفتی" خواندن آن پناه خواهید برد.

در طول بحث این سمینار، بارها به عباراتی نظیر، "وقتی کمونیسم را از بعد اجتماعی آن میتکانند"، یا "وقتی جامعه را از طبقات می تکانند"! یا "وقتی جامعه را از "فونکسیون" سرمایه داری میتکانند و کارگر را از آن تهی میکنند"! و یا وقتی فاکتور جامعه غایب است و غیره برمیخوریم، که گویا اینها "احکامی علمی" اند و از جانب یک عده نادیده گرفته شده اند. تبیین هایی که اگر آنها را در جای واقعی و درست خود قرار ندهید، به تبیینی متافیزیکی از رابطه جامعه و طبقات و مکانیزم سرمایه داری و پراتیک اجتماعی طبقاتی در آن منجر میشود.

توجه کنید: رفیق کورش مینویسد:

"وقتی رابطه کمونیسم از مفهوم اجتماعی آن، یعنی به عنوان یک جنبش درون طبقه کارگر، تهی شد کمونیسم به یک شیوه زندگی تبدیل میشود. همانطور که برای بخش اعظم چپ ایران و جهان شده است: صبح بیدار میشود سایت ها را نگاه میکند، در بهترین حالت هرز گاهی یک "مطلب" روی این یا آن سایت میگذارد. کمونیسم از بعد اجتماعی آن تکانده شده است." – همانجا –

در حد توضیح کمونیسم در حاشیه نیز بحث این نیست که گویا چون کمونیسم را از جنبش اجتماعی درون طبقه کارگر "تهی" میکنند به این جهت حاشیه ای میشوند یا این باعث میشود که کمونیسم به یک شیوه زندگی تبدیل شود. این نگرش، خواسته یا نخواسته، کمونیسم را از یک مبارزه و پراتیک اجتماعی بطور ابژکتیو و دقیق و قابل تعریف، به رابطه ای صرف با کارگر که در واقع چیزی جز مبارزه روزمره طبقه کارگر و تقلیل دادن کمونیسم به این محدوده نیست، فراتر نخواهد رفت. همین نگرش است که به رهبران و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر میگوید که شبکه ها و محافل خود را به کمیته های کمونیستی ارتقاء دهند و اگر برای مثال فردا هسته اقلیت یا راه کارگر را انتخاب کردند، اتفاقی نمی افتد و گویا اینها همچنان میتوانند کمیته کمونیستی باقی بمانند. عمل کمونیستی چون صرفا به مبارزه روزمره کارگر تقلیل پیداکرده است، میتواند هم زیر پرچم و افق و سیاست حزب حکمتیست و هم زیر پرچم و افق و سیاست هسته اقلیت و راه کارگر("چپ موجود") نیز کمونیستی بماند!

رفیق کورش به جای بیان زندگی واقعی که بقول مارکس اساسا پراتیک است، یعنی رفتن سراغ پراتیک اجتماعی طبقاتی در جامعه، سرگرم ایده آلیزه کردن کمونیسم درون طبقه کارگر و تقلیل دادن تحزب کمونیستی به مبارزه روزمره کارگر است، به این جهت جدلش هم با ذهنیت یک عده "مطلب" نویس از این سر است. لذا فراموش میکند که حتی اگر کسانی رفتند و کمونیسم را به یک نوع شیوه زندگی تبدیل کردند و یا کمونیسم ترویج گر و در حاشیه جامعه باقی ماندند و یا هنور باقی مانده اند، به این علت نبود که گویا کمونیسم را از مفهوم یا بعد اجتماعی آن یعنی جنبش درون طبقه کارگر، "تهی کردند"، یا گویا "نفهمیدند" که کمونیسم جنبش اجتماعی درون طبقه کارگر است، به این علت است که کمونیسم را از پراتیکی اجتماعی در جامعه برای تغییر وضع موجود یعنی حضور در جلو جامعه و در مبارزه علیه استثمار و استبداد و مذهب و خرافه و

نابرابری، جدا کرده و جدا میکنند و آن را به روابط رفیقانه میان خود و در حاشیه جامعه تقلیل داده و میدهند، به این علت است که جدال بر سر افکار و باورها و نُرمها و سنتها را به بورژوازی سپردند و می سپارند، به این علت است که سیاست و جدل در صحنه سیاست را به بورژوازی و احزاب مربوطه سپردند و می سپارند و ... در حالیکه طبقات اجتماعی دیگر داشتند تکلیف جامعه را روشن میکردند. اکنون هم احزاب بورژوا و خرده بورژوا دارند تکلیف جامعه را روشن میکنند. "چپ موجود" هم در کنار آنان حضور دارد و دارد جنبش اجتماعی آنان را با موعظه خوانی در مورد ضرورت اصلاحات در جامعه بورژوائی و یا انتقاد به این یا آن جزء آن، تقویت میکند. این عرصه ها از پراتیک اجتماعی است که باید دست کمونیستهای کارگری مثل ما باشد. اگر نیست و یا بسیار ناچیز است، این را باید توضیح داد. به جای این، انتظار و یا سرزنش چپ بورژوا به خاطر بی ربطی به کارگر و به امر طبقه کارگر، خواسته یا نخواسته چیزی جز تحقیر این چپ و خطاب قرار دادن بخش عقب مانده کارگر از موضع کارگرگرایی نیست.

متد رفیق کورش در مورد ماهیت و پراتیک طبقاتی چپ غیرکارگر که خواننده خود را به متد مارکس در مانیفست ارجاع میدهد، با متد مارکس و مانیفست خوانایی ندارد. مارکس در مانیفست نمیگوید که سوسیالیسم فئودالی یا خرده بورژوائی کمونیسم را از بعد اجتماعی آن یعنی جنبش درون طبقه کارگر "تکانده اند" و گویا اشکال این بود! مارکس و انگلس به جنبش اجتماعی این طبقات و پراتیک اجتماعی آنان در جامعه نگاه کردند و گفتند اینها با سوسیالیسم سراغ کارگر میروند اما سوسیالیسم اینها ارتجاعی است. اولی از موضع و منافع آریستوکراسی کارگر را علیه بورژوازی بسیج میکند و دومی از موضع و منافع خرده بورژوا و دهقان در حال اضمحلال برای حفظ وضعیت از دست رفته خود، کارگر را علیه بورژوازی بسیج میکند و این هر دو ارتجاعی اند.

مارکس در مانیفست میگوید فعالیت اشراف به این هدف، در عرصه ادبیات هجو و غیره صورت میگیرد، اما به آنها نمیگوید، "کانون هزلیات نویسان". مارکس به پراتیک سیاسی طبقه اشراف در جامعه نگاه میکند و میگوید سوسیالیسم اشراف فئودال، ارتجاعی است. چون بورژوازی را از موضع نظام منقرض شده مورد نقد قرار میدهد. یا در مورد سوسیالیسم تخیلی، مارکس میگوید که اینها به جای نگاه کردن به سوسیالیسم بعنوان پراتیک اجتماعی، فعالیت اختراعی شخصی خود را قرار میدهند. که گویا بشر میتواند مطابق الگوهای سوسیالیستی مورد نظر آنان زندگی کند. و این باعث نمیشود که مارکس به آنها بگوید،"جمع مخترعین خوش فکر" که "سوسیالیسم را نفهمیده و یا آن را از بعد اجتماعی آن تکانده اند"، به پراتیک اجتماعی آنها در جامعه نگاه میکند و میگوید این سوسیالیسم کارگری نیست، سوسیالیسم یا کمونیسم تخیلی است.

برای مارکس حتی جنبش روشنگر نیز در یک کانتکست سیاسی روشنگر است. نه دریک کانتکست مذهبی و معنوی و فلفسی. به کانون فکری هم باید از این سر نگاه کرد. بلاخره دارد سیاست طبقه معینی را در جامعه مورد حمایت قرار میدهد.

جنبشهای اجتماعی و پراتیک اجتماعی آنان متاسفانه در مباحث سمینار رفیق کورش غایب است، کمونیسم را غیر قابل تعریف و به رابطه صرف با کارگر تقلیل میدهد. پراتیک اجتماعی طبقاتی و هدفی که این پراتیک برای آن به حرکت در میاید را از آن میگیرد و از علم رهایی کارگر برای تغییر وضع موجود، به تئوری ای در محدوده رابطه با کارگر و مبارزات خودبخودی او تقلیل میدهد.

رفیق کورش ادامه میدهند و میگویند:

"وقتی جامعه از طبقه تکانده میشود. اجتماعی غیر طبقاتی و مستقل از زندگی روزمره معنی می‌شود و اشکال مبارزه اجتماعی اصولاً نامفهوم می‌شود و تحزب هم همین واقعیت را منعکس میکند." همانجا
اگر از زاویه مارکسیسم به مکان طبقه نگاه کنیم، واضح است که مفهوم طبقه و پراتیک اجتماعی طبقه در تئوری مارکسیستی مکان تعیین کننده ای دارد، چون انسان محصول جامعه و روابط اجتماعی است. چون روابط اجتماعی طبقاتی است. اما مارکسیسم در این سطح از تحلیل باقی نمیماند. به طبقه و طبقات در روابط تولیدی موجود، در اقتصاد سیاسی و مکان و موقعیت طبقات، در تولید نگاه میکند. از اینهم فراتر میرود. سطح اقتصاد و سیاست را از هم جدا میکند. سیاست و اقتصاد را در روبنا به هم وصل میکند و مبارزه طبقاتی و گرایشات اجتماعی – طبقاتی و احزاب و سیاسی را از آن بیرون میکشد که برای تلاش بر سر تغییر زیربنای موجود وارد نبرد شبانه روزی با هم میشوند.

این سطح از استدلال رفیق کورش، صرفنظر از بیان گنگ آن، جواب بورژوا و چپ بورژوا را نمیدهد. کسانی که با تاریخ چپ سنتی آشنائی داشته باشند میدانند که این چپ که قادر به تبیین پدیده های عینی از جمله جامعه نبود، به جای شروع از مناسبات تولیدی که طبقات مختلف و احزاب سیاسی را در خود به حرکت درمیاورد، از اجزاء مختلف آن به طور دلبخواه شروع میکرد که نزد این چپ "تحلیل طبقاتی" جامعه نام داشت و این چپ یک ردیف طبقه و اقشار مختلف را در کنار هم می چید. هم بورژوازی و هم چپ بورژوا به وجود طبقه و طبقات در جامعه قائل هستند. این مبارزه طبقاتی است که معنی و مفهوم آن مطابق منافع بورژوازی و روشنفکر بورژوا عوض شده و عوض میشود. از یک کشمکش دائمی گاه پنهان گاه آشکار که محور آن کار و سرمایه است، به مسائلی بر سر تغییر در این یا آن مساله جزئی در سرمایه داری تبدیل میشود. از پراتیکی اجتماعی برای دگرگونی نظام سرمایه به جدل بر سر اصلاح این یا آن جزء "زشت" آن تبدیل میشود. این مقوله مبارزه طبقاتی است که با اعمال فشار برای تغییراتی در راستایی که بخشهای مختلفی از بورژوازی پیشنهاد میکنند جایگزین شده و میشود. بورژوا و روشنفکر بورژاو این را یعنی مبارزه طبقاتی را از انسان مخفی میکنند نه وجود طبقات را در جامعه. جای آن را در هر دوره، تاریخ جدالهای درونی طبقه حاکمه را بر سر این یا آن موضوع، قرار میدهند. این دوره "مبارزه ضد امپریالیستی" است لذا "تضاد خلق و امپریالیسم" است. یا فعلا "حقوق بشر" است و همه "حقوق بشری" میشوند. یا مبارزه علیه مذهب و اسلام و اسلام سیاسی در قدرت است که گویا میتوانند از بورژوازی و سرمایه جدا باشند.

پشت هر کشمکشی در جامعه و در مناسبات تولیدی موجود از مبارزه برای دستمزد کارگر تا انتخاب شهردار یک محله تا مسابقه زیبائی میتوان تقسیم جامعه به طبقات و مبارزه طبقاتی را دید و نشان داد. رفیق کورش به جای مبارزه طبقاتی و لذا دیدن پراتیک طبقات در آن به عبارت "جامعه را از طبقات تکانده اند" در نقد چپ بورژوا اکتفاء کرده است. لذا فراموش میکند که چپ بورژوا اتفاقا جامعه را طبقاتی می بیند، لذا انتخاب طبقاتی خود را نیز بر این مبنا کرده و میکند. وقتی بورژوازی و نیروی خرده بورژوازی به حرکت در میایند، طول و عرض سازمانی این چپ هرچه باشد، زبان این چپ هم باز میشود. تا آنوقت این چپ ساکت است، حرف چندانی برای گفتن ندارد، نظاره گر است. اما وقتی نیروی جنبش بورژوائی وارد تحرک سیاسی در جامعه میشود، زبانش باز میشود، حرف دارد، برای آن "انقلاب"، "انقلاب" و "جنبش جاری" و "جنبش توده ای" میکند، تبلیغ میکند، تهییج میکند.

کمونیسم "نخراشیده" غرق در خرافات بورژوایی!

مشاهده دوم

رفیق کورش در مورد مشاهده دوم خود چنین میگوید:" مشاهده دوم در مورد وضعیت فعالین، رهبران، آژیتاتورهای پرولتر و شبکه‌های آن‌ها است. واقعیت این است که اولاً کمونیسم کارگری یک جنبش زنده و موجود در درون طبقه کارگر است که صاحب فعالین، رهبران، آژیتاتور ها و شبکه‌های وسیع محفلی و پیشا حزبی وسیعی است. کمونیسم و سمپاتی به کمونیست یک پدیده داده در طبقه کارگر ایران است. این ضعف خود را در پراکندگی وسیع و عمیق طبقه کارگر در مقابله با بورژوازی چه در صحنه مبارزه اقتصادی و چه در صحنه مبارزه سیاسی نشان میدهد. تفرقه تنها به توده طبقه و در میان کارگر زن و مرد، کارگر کرد و ترک و فارس، کارگر شاغل و بیکار، کارگر صنایع اصلی و بقیه صنایع و غیره نیست. از این شاید مهمتر، تفرقه در خط، در افق و در برداشت از چارچوب و رسالت و وظایف فوری طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر است. این شبکه به خرافات بورژوائی در مورد دنیا و مافی ها آغشته است و یا قادر به مقابله با آن‌ها نیست.- همانجا –

در جنبش کمونیستی درون طبقه کارگر، این کمونیسم هرچند "نخراشیده"، اما در آن بورژوازی زیر سوال میرود، مشروعیت مالکیت و استثمار بورژوازی زیر سوال میرود. این کمونیسم گرایش ضد سرمایه داری کارگر است که نابودی سرمایه را میخواهد که نابودی بورژوازی و کارمزدی را میخواهد. اگر بنا باشد خود این جنبش و شبکه های رهبران و فعالین آن به "خرافات بورژوازی در مورد دنیا و مافی ها آغشته باشند"، چگونه میتوان این انتظار را از آنان داشت؟ میدانیم خود نخراشیده به این معنی است که کارگران کمونیست درون طبقه کارگر از خرافات بورژوازی مصون نیستند، اما "آغشته به دنیا و مافی های بورژوازی" دیگر نادیده گرفتن خود این پدیده اجتماعی است. در اینصورت بین این تصویری که رفیق

کورش از کارگران کمونیست درون طبقه کارگر میدهند با آنچه که بزعم کورش، چپ، کارگر سندیکالیست را بورژوا میخواند واقعا چه فاصله ای هست؟

رفیق کورش چنین ادامه میدهند:

" این وضعیت(وضعیتی که در پاراگراف اول تصویر شد)، به اعتقاد من، از دو مولفه ناشی می‌شود که البته به هم مربوط هستند: اول – محبوس ماندن این جنبش، از نظر افق و سیاست در محدوده آنچه که چپ سنتی ایران عرضه کرده است. وضعیت کنونی در جنبش کمونیستی طبقه کارگر انعکاس ناتوانی‌های چپ غیر کارگری ایران است. دوم – عدم گذار شبکه‌های محفلی فعالین، رهبران و آژیتاتور های کمونیست طبقه کارگر به یک فونکسیون بالاتر یا متکامل تر حزبی. -همانجا-

میگویند:"جنبش، از نظر افق و سیاست در محدوده آنچه که چپ سنتی ایران عرضه کرده است محبوس مانده است."، اما ادعا میکنند که این چپ به کارگر سر سوزنی ربط ندارد؟ آیا همچو رابطه ای در دنیای واقعی اصلا قابل تصور هست؟ جنبش از نظر افق و سیاست زیر سیطره چپ بورژوا یا چپ سنتی مانده است، اما خود این چپ سرسوزنی به کارگر مربوط نیست! اگر فردا بگویند که جنبش کمونیستی طبقه کارگر یا طبقه کارگر در ایران زیر افق و سیاست کمونیستهای کارگری، حزب حکمتیست، قرار دارد، مگر کسی جرات میکند بیاید بگوید که اینها سر سوزنی به کارگر و به زندگی کارگر مربوط نیستند؟ رفیق کورش این تناقض عیان خود را چگونه توضیح میدهد؟

با این حساب میتوان گفت که جنبش کارگری که در همه کشورهای اروپائی تحت تأثیر جنبش اتحادیه‌ای است که اساساً سرش به "لیبرالیسم" و سوسیال دمکراسی این کشورها بند است، اما "لیبرالیسم" و سوسیال دمکراسی سر سوزنی به اتحادیه ها و کارگران آن مربوط نیستند. با این حساب میتوان گفت که جنبش ملی کرد زیر افق و سیاست حزب دمکرات محبوس مانده است اما حزب دمکرات سرسوزنی به این جنبش مربوط نیست. با این حساب میتوان گفت که رویدادهای جنگ اول خلیج در کردستان عراق زیر سیطره افق و سیاست احزاب ناسیونالیست کرد بود، اما این احزاب سرسوزنی به این حرکتی که راه افتاد مربوط نبودند، این حرکت "مردمی" بود و با این حساب می بایست که منصور حکمت بحث، فقط دو گام به پس خود را پس میگرفت!

همه اینها البته سر جای درست شان هستند. مشکل از رفیق کورش است که بعلت تناقضاتی که در تبیین سیستم فکری خود با آن روبرو شده است، مجبور میشود از یکطرف بگوید که این چپ سرسوزنی به کارگر مربوط نیست، از طرفی دیگر بگوید که جنبش اساسا زیر سیطره افق فکری و سیاسی این چپ محبوس مانده است. فراموش میکند که بی ربطی به کارگر و به امر طبقه کارگر گواه بی تاثیری افق و سیاست این چپ در جنبش کمونیستی درون طبقه کارگر بطور اخص و طبقه کارگر بطور اعم است. پایه های پوسیده این "چپ پوپولیستی" بعد از اصلاحات ارضی و جلو آمدن کارگر در جامعه ایران مدتها بود که فروریخته بود اما دیکتاتوری شاه مانع روئیت آن بود. انقلاب ۵۷ این چپ را روآورد و پوسیدگی آن را به جامعه نشان داد. این چپ با به میدان آمدن مستقل طبقه کارگر و فعال شدن سوسیالسیم کارگری از بیرون که پرچم آن دست منصور حکمت بود، خرد شد و مضمحل شد. سازمانهای نماینده آن بسرعت تجزیه شدند. بزرگترین نیروی آن به جریان اصلی خود، خط حزب توده پیوست. بخش اعظم جنبش کمونیسم بورژوائی رفت پشت یک حکومت مرتجع و جنایتکار. در دل این رویدادها حزب کمونیست ایران تشکیل شد و غیره. اگر اکنون چپ سنتی در قامت کمونیسم بورژوائی برگشته است به علت فعال شدن نیروی طبقه خرده بورژوا و بورژوا مجددا در جریان تحرک سیاسی جنبش سبز است. و اگر بعنوان مدعی ظاهر میشود، اساسا بعلت ضعف و غیبت کمونیسم کارگری منصور حکمت رو به کارگر و از صحنه سیاست و از جامعه ایران است.

در این مورد توضیح بیشتری نمیدهیم. در آخر این نوشته دو نقل قول طولانی از منصور حکمت از سمینار اول و دوم کمونیسم کارگری آورده ایم(۲- ۱). طولانی است اما بدلیل بیان رسا و شیرین آن خواننده را به خواندن آن جلب میکند. در ضمن خواننده را وارد سابقه کمونیسم در ایران و داستان این چپ سنتی، نیز خواهد کرد. این، ما را نیز از توضیح بیشتر در این مورد بی نیاز کرده است.

رفیق کورش ادامه میدهند:

" وضعیت کنونی در جنبش کمونیستی طبقه کارگر انعکاس ناتوانی‌های چپ غیر کارگری ایران است." تاکید از کورش است. مگر قرار بود چپ غیر کارگری وضعیت کنونی جنبش کمونیستی را جوابگو باشد و آن را سروسامان دهد؟ توانایی یا ناتوانی جنبش کمونیستی طبقه کارگر، فرض کنیم مشاهده دوم رفیق کورش نیز درست، باید انعکاسی از توانایی یا ناتوانی کمونیسم کارگری بعنوان حزب و جنبش سیاسی آن در صحنه سیاست در جامعه و لذا گسترش نفوذ بورژوازی در میان طبقه کارگر باشد. ناتوانی چپ غیرکارگری این را توضیح نمیدهد. ناتوانی در بهترین حالت یعنی اینکه این چپ قالب مناسبی برای جنبش کمونیستی کارگری نیست، این ادعا چرا ۳۷ سال پیش می توانست انتقادی چپ به این چپ باشد.

کورش در ادامه میگویند:

" این فاکتور قابل دور زدن نیست. طبقه کارگر، چه در ایران و چه در هر جای دیگر، قادر نیست، در غیاب یک تحرکت فکری عمیقاً مارکسیست و کمونیستی کارگری در سطح روشنفکران جامعه در عرصه تئوریک، سیاسی، فرهنگی و غیره افق و سنت همه جانبه ای را در مقابل بورژوازی عرضه کند. در غیاب روشنفکران مارکسیست جنبش کمونیستی طبقه کارگر در اساس در همین محدوده باقی خواهد ماند. در بحث اصول فعالیت کمونیستی به تفصیل در مورد این وحدت و گسل های آن صحبت کرده‌ام و بعداً در این بحث هم به آن خواهم پرداخت. بعلاوه لنین در چه باید کرد این واقعیت را مورد تجزیه و تحلیل عمیقی قرار میدهد. – همانجا -
این مساله که روشنفکران طبقه بورژوا بنا به دلایلی به دانش بشری دسترسی داشته اند و مارکس و انگلس نیز خود جزو روشنفکران طبقه مرفه و بورژوا بوده اند، با این تقسیم کار مورد نظر رفیق کورش بکلی فرق میکند. که گویا جمعی از شبکه های رهبران و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر مشغول مبارزات اقتصادی و در حال ارتقاء شبکه های خود به سطح حزب خواهند شد، "تحرک فکری روشنفکران عمیقا مارکسیست و کمونیستی کارگری" نیز در بیرون در عرصه تئوریک،، سیاسی و فرهنگی دارند سنت همه جانبه ای را در مقابل چپ سنتی و بورژوازی عرضه میکنند!

کارگر چون در قلمرو اقتصاد مزد بگیر است، در مباحث سمینار رفیق کورش مکان مبارزه اش هم به همان محدوده میخ شده است. تفکر و تجربه خود را هم از آن میگیرد و تشکل خودش را هم مطابق آن آنجا ارتقاء میدهد! قلمرو فکری سیاسی برای دخالت کارگر در این نگرش در جامعه نیست. ظاهرا این قلمرو متعلق به "روشنفکران عمیقا مارکسیست" است. زمانی کارگر صنعتی معیار قضاوت این یا آن مقاله و بحث مارکسیستی در جامعه بود. مارکس از پرودون علیرغم اینکه نقد دارد بعنوان تئوریسن کارگری نام می برد. اکنون در ایران سرمایه داری، کارگر صنعتی هست آنهم در فضای سیاسی ایران که گویا نه کتاب مارکسیستی میخواند نه میداند مانیفست چیست و نه میداند کاپیتال مارکس چیست؟ و نه صلاحیت دخالت در سیاست و جدلی سیاسی ئتوریک را دارد. چشمش باید به دهن یک عده "روشنفکر عمیقا مارکسیست" باشد! و این جمع، البته "کانون فکری و نظری" نیستند، احتمالا چون "عمیقا مارکسیستند"؟

لازم به توضیح انتگره بودن کمونیسم کارگری بعنوان هر دو بخش "خراشیده و نخراشیده" آن نیست. وقتی مارکس و انگلس مانیفست حزبی کمونیستی را به نام کمونیسم درون طبقه کارگر و نمایندگان آن کمونیست نامیدند داشتند میگفتند که خود نیز جزء انتگره این جنبشند، هرچند آن را در عالیترین سطح تئوری و جهانشمولی آن نمایندگی میکنند. نه اینکه یکی بخش کارگری و یکی هم روشنفکری آن. لنین و منصور حکمت هم همینطور. خیلی ها را دیدیم که خودش کارگر نبود و یا یکی دو سال کارگری کرده بود میامد بیرون روشنفکر مارکسیستی را که سالها داشت کارگری میکرد، روشنفکر و خودش را بخش کارگری و کارگر میخواند و این مهر ظاهرا بر پیشانی روشنفکر مارکسیست خرده بود. کارگر گرایی که در سمینار اول و سمینارهای دیگر کمونیسم کارگری منصور حکمت مورد نقد قرار گرفتند.

چپ بورژوا و سرمایه داری

در این مورد رفیق کورش در بخش اول مشاهده خود چنین میگویند:" بورژوازی هر روز از یک سر به معیشت طبقه کارگر حمله میکند، بستن کارخانه های کم سود، وارد کردن کالای ارزان تر از خارج، زدن سوبسید ها، و غیره. چپ جز آژیتاسیون علیه رژیم و دعوت به قیام و انقلاب کاری نمی کند. .. هر روز طبقه کارگر را به مبارزه علیه آخرین تهاجم بورژوازی فرا میخواند و این فراخوان تنها تا تهاجم بعدی عمر دارد، بعداً فراموش می‌شود و آکسیون جدید فراخوان داده میشود. یک دنباله روی کامل از بورژوازی. چپ حتی از فرموله کردن یک موضع واقعی و عملی ای که سدی در مقابل همه این تهاجم ها سنگری باشد عاجز است. در دنیای واقعی چپ تنها فراخوان مبارزه و اعتراض میدهد. انگار کارگر و هر آدمی نمی داند که وقتی مورد تعرض قرار گرفت باید از خود دفاع کند و منتظر میماند تا پیامبران بی پیام تازه به او بیاموزند که باید اعتراض و مبارزه کرد. – همانجا –

وقتی نقد چپ غیرکارگری درون خانوادگی شد، بخش رادیکال از غیر رادیکال آن ناراضی شد، همینطور هم خود را بیان میکند. کورش، حال درست یا نادرست، وارد جدل با چپ غیرکارگری شده است. به جای اینکه نشان دهد که این چپ چرا بورژواست و لذا باید کارش و پراتیکش هم این باشد که انعکاسی از موقعیت این چپ در جامعه و در رابطه با طبقه کارگر است، عجز و ناتوانی این چپ را در دفاع از کارگر و از بستن "سنگر" کارگری در مقابل بورژوازی که به معیشت طبقه کارگر یورش برده است، به نقد میکشد؟

رفیق کورش ادامه میدهد و میگوید:" واقعیت این است که چپ موجود اصولاً نه سرمایه داری را میشناسد و نه کارگر را و حرفی برای گفتن به کارگر ندارد. میماند که در مورد بدیهیات پیش پا افتاده موعظه کند. همین. –همانجا-

با تعبیر رفیق کورش مشکل "چپ موجود معرفتی است" و بعلاوه از چپ بورژوا که به تناوب چپ موجود میشود، مگر جز موعظه در مورد "بدیهیات" جامعه بورژوائی برای کارگر کار دیگری هم برآمده و برمیاید؟

رفیق کورش ظاهرا فراموش کرده اند که روی سوال از کمونیسم ماست، نه از چپ بورژوا(چپ موجود). از کمونیسم ماست، از حزب ماست که چرا نتوانسته است یک سنگر کارگری در مقابل یورش بورژوازی به طبقه کارگر را سازماند دهد؟ باید به این جواب داد. چپ بورژوا همین است و همین هم خواهد ماند.

رفیق کورش علت "ناتوانی" این چپ را در این می بیند که این چپ سرمایه داری را نمیشناسد، کارگر و سوخت و ساز درونی این طبقه را نمیشناسد و گویا به این علت است که حرفی برای کارگر ندارد؟ ازسر عدم تعلق طبقاتی چپ غیرکارگر به امر طبقه کارگر نیست، این چپ سواد آن را ندارد؟

انگار فراموش کرده است که اکنون دوره انقلاب ۵۷ و "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" نیست. آنوقت من و کورش و تقریبا اکثریت عظیم کسانی که وارد حزب کمونیست ایران شدیم جز در حد داده های آن روز خود سرمایه داری را نه درشکل عام آن و نه در مورد خاص ایران نمی توانستیم بدرستی فهمیده و آن را تحلیل کنیم. آن را نه از مارکس، که از اقتصاد نوشین و انتشارات پروگرس مسکو یاد گرفته بودیم. و این تحلیل از سرمایه داری با اتوپی های آن دوره ما و کل چپ ناسیونالیست در مورد سرمایه داری "ملی و مترقی" که اساسا ناشی از "درد عقب ماندگی" و نفرت از سلطه استعمار و امپریالیسم درکشورهای تحت سلطه بود، جور در میامد. وقتی منصور حکمتی آمد و گفت که سرمایه داری بطور عام یعنی این و استدلال کرد که مارکس این را میگوید و نوع خاص آنهم در ایران یعنی این و تصویر تاکنونی چپ ایران از سرمایه داری این نیست و منطبق است با اتوییهای خرده بورژوازی و روشنکفران این طبقه، از آن به بعد اگر کسی دوباره رفت سراغ همان تحلیل خود از سرمایه داری، دیگر معرفتی نیست، مربوط است به اینکه از سرمایه داری چی میخواهد، چه نقدی به آن دارد و چه تغییری را در آن میخواهد بوجود بیاود. در روزها و سالهای بعد از انقلاب ۵۷، آری، عدم شناخت از خود سرمایه داری و مکانیزمهای آن واقعی بود، خیلی از ما ها رفتند و در این مورد خواندند و معلومات خود را در این مورد تنظیم کردند. نمیشود بعد از سی و دو سال و اینهمه تحولات و وجود انبوهی ازنوشته های منصور حکمت در این مورد و ترجمه فارسی و انگلیسی

کاپیتال مارکس و دهها نوشته دیگر مارکس و بورژوا شدن و ناسیونالیست شدن علنی خود کمونیسم آن دوره، دوباره آمد و گفت، مشکل این چپ معرفتی است، این چپ سرمایه داری را نمی شناسد! و سیستم فکری خود را مطابق این توضیح داد؟

مباحث سمینار رفیق کورش این واقعیت را که چپ بورژوا از دریچه سرمایه دار به سرمایه داری نگاه میکند، درز میگیرد و آن را به مشکلی معرفتی برای این چپ تقلیل میدهد.

نه تنها چپ بورژوا که اقتصاد دان بورژوا هم از دریچه سرمایه دار به سرمایه داری نگاه میکند. و درست به این علت است که نمی تواند از بیان نمودهای آن فراتر رود. و این با تلقیات سرمایه دارمنفردی که خود را در میان سرمایه داران متعدد در مناسبات تولیدی پیرامونش می بیند، منطبق است. اقتصاد دان بورژوا سرمایه را از یک رابطه اجتماعی به چیزی در حد اشیاء از قبیل پول و کالا و وسایل تولید تقلیل میدهد. برای اینکه سرمایه دار منفرد هم، در عمل و روزانه با این اشیاء سر و کار دارد. بقول مارکس، با پول و وسایل تولید خود برای خرید عامل ذهنی، نیروی کار کارگر، وارد بازار میشود. نگرش چپ بورژوا هم از این زاویه و مانند نگرش یک سرمایه دار منفرد به بقیه سرمایه دار هاست و آن را جزئی در مقابل جزء دیگر می بیند. لذا به اجزائی از آن نقد دارد. اعتراض میکند که چرا "جنس از خارج وارد میشود"؟ چرا "جلو واردات بی رویه" را نمیگیرید"؟ چرا "ارزش اضافه به خارج میرود"؟ "چرا سرمایه ها به خارج فرار میکنند"؟ چرا "صنایع زیر ۳۰ درصد کار میکنند"؟ چرا "نمیگذارند آقای موسوی دیوان محاسبات اداری بورژوائی را اصلاح کند و بداند چگونه و کجا باید سرمایه گذاری کرد"؟ یا این "دولت پرخرج" چیست؟ و غیره. اینها نقد چپ بورژوا در ایران به سرمایه داری در این دوره است که در کل اعتراض سرمایه دار بومی صنعتی ایران را منعکس میکند. اگر کسی سری به نوشته های سیاسی امروز چپ بورژوای ایران بزند، پر از اینها است. مشکل این نیست که گویا چپ بورژوا سرمایه داری را نفهمیده است. مساله این است که به سرمایه داری از زاویه سرمایه دار منفرد نگاه میکند، لذا آن را اینجور تبیین میکند.

چپ بورژوا درست مثل سرمایه دار و اقتصاد دان بورژوا وقتی بحران سرمایه شروع میشود آن را از عملکرد این یا آن سرمایه دار می بیند. آن را به سرمایه گذاری غیر لازم در این یا آن رشته نسبت میدهد. آن را از عدم کنترل و لجام گسیختگی صاحبان بانک ها و یا دخالت نادرست دولت ها، میداند. نوشته های چپ بورژوای ایران در مورد بحران اخیر سرمایه جهانی را بخوانید به وفور از اینها یافت میشود.

اگر مارکس توانسته است که سرمایه داری را در کلیت آن و در ورای هرج و مرج و رقابت آن توضیح دهد و از اشیاء و اجزاء و کالا و پول و غیره فراتر رود فقط به این دلیل است که از زوایه کارگر به آن نگاه میکند، کارگری که در زیر پنجه سرمایه اسیر است. این تنها کارگر است که میتواند سرمایه داری را در کلیت آن توضیح دهد، نه اقتصاد دان بورژوا، نه سرمایه دار و نه چپ بورژوا. مارکس البته اقتصاد دانان عامی بورژوا را مسخره میکند، اما هیچ جا به آدام اسمیت و یا ریکاردو نمی گوید که سرمایه داری را نفهمیده اند، حتی ذکاوت آدام اسمیت را در مواردی تحسین میکند. مارکس در کاپیتال سرمایه را از زبان کارگر با سرمایه از زبان بورژوا، از زبان کارگر با اقتصاد دان بورژوا مقایسه میکند و میگوید، کارگر این را میگوید و بورژوا و اقتصاد دان بورژوا هم این را.

در مباحث سمینار رفیق کورش مشکل چپ بورژوا "معرفتی" و ناشی از "بدفهمی و یا نفهمی" آن از "فونکسیون" سرمایه داری است. نه اینکه چپ بورژوا سرمایه داری را از زاویه سرمایه دار منفرد می بیند. به این دلیل به این چپ اعتراض میکند که چرا در تهاجم بورژوازی به طبقه کارگر از طریق "تعطیلی کارخانه کم سود" یا "واردات بی رویه"، "سنگر" محکمی در "دفاع" از معیشت طبقه کارگر، ایجاد نکرده است یا نمیکند؟ رفیق کورش وظایف کمونیستهای کارگری را آنهم نه در اعتراض به این موارد، اینها موارد اعتراض چپ بورژوا به سرمایه داری ایران است که ظاهرا به اعتراض رفیق کورش نیز تبدیل شده است، بلکه در قبال یورش بورژوازی به معیشت کارگران را، از چپ بورژوا طلب میکند؟ چپ بورژوا اتفاقا دارد کار خودش را میکند و مشغول موعظه در مورد این "بدیهیات" برای کشاندن کارگر به دنبال سرمایه دار بومی ایران در این موارد است.

علت اعتراض رفیق کورش هم به این چپ و "متهم" کردن آن به نفهمیدن سرمایه داری، نه ناشی از عدم فهم، ناشی از این است که خود رفیق کورش نیز به سرمایه داری از این زاویه نگاه میکند. لذا نقدش به این چپ از محدوده ذهنیات این چپ فراتر نرفته و لذا معرفتی و اخلاقی و مذهبی گونه شده است.

بحث آژیتاتورها و رهبران و فعالین محلی و کمونیست درون طبقه کارگر منصور حکمت نیز رو به این چپ نبود، رو به صف خودمان بود. میگفت حالا که رو به طبقه کارگر حرف میزنیم، میخواهیم پایه حزب را آنجا بگذاریم، یا میرویم در مبارزات آنها شرکت میکنیم، بدانیم که این طبقه توده بی شکل و مجموعه ای اتم و آحاد کارگر نیست. این طبقه گرایشات درون خود را دارد، شبکه و محافل رهبران و فعالین عملی کمونیست و آژیتاتورهای خود را دارد. میگفت این سوخت و ساز ممکن است به دلیل فشار پلیسی و اختناق کم شود اما تعطیل بردار نیست. میگفت این جزئی از سوخت و ساز دائمی طبقه کارگر است و گرایش کمونیستی و کارگری ما باید از طریق اینها وارد و حزب را روی این ستونها ایجاد کند. میگفت اینها پایه حزب ما در میان طبقه کارگر و جنبش کمونسیتی این طبقه است. سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر و همه اینها رو به خودمان بود. آموزشی بود اساسا رو به صفوف خودمان. میگفت اگر اینجوری نروید سراغ کارگر، مثل فدائی به کارگر نگاه میکنید. میگفت اگر اینجوری سراغ کارگر نروید، مثل بچه حاجی عضو انجمن سابق ضد بهایی که تازه چپ شده است میروید سراغ کارگر. تصور میکنید که کارگر آن است که وقتی شما دم چراغ قرمز ترمز کرده اید، از پشت میاید و شیشه ماشین شما را تمیز میکند. میگفت کارگر و فعال و رهبرکارگری این نیست. باید سوخت و ساز و مناسبات درونی آن را شناخت.

بعدها این چپ آمد و همین ها را گفت بدون اینکه بروی خود بیاورد که اینها را از کجا گرفته است. مثل بقیه موارد دیگر.

رابطه بورژوازی با طبقه کارگر

این بخش را اگر امکانی دست دهد شاید در نوشته جداگانه ای نقد کرد که خطوط روشن تری را از این نگرش نسبت به سرمایه داری بیان میکند. با اینحال و در حد این نوشته نیز به آن می پردازیم. نقل قولهای این بخش مثل کل بحث رفیق کورش طولانی و تلگرافی است، سعی میکنیم نقد فشرده ای را که منعکس کننده آن باشد، اینجا بدست دهیم.

رفیق کورش در این مورد چنین میگوید:

"تصور چپ از بورژوازی این است که بورژوازی تنها کارگر را استثمار میکند و با سرکوب این طبقه را مقهور خود نگاه میدارد. بی گمان سرکوب و اختناق ابزار های مهمی در انقیاد طبقه کارگر هستند اما سرکوب در غیاب نفوذ و سلطه افق، ارزش‌ها و دیدگاه‌های بورژوائی در طبقه کارگر برائی طولانی مدت ندارد. واقعیت تاریخ ما نشان میدهد که آنجا هم که سلطه اختناق وجود ندارد یا در اثر انقلاب و عصیان توده ای در هم شکسته می‌شود طبقه کارگر کماکان پراکنده و در انقیاد بورژوازی باقی می ماند. موقعیت طبقه کارگر در کشور هائی که اختناق در آن‌ها حاکم نیست و یا تجربه انقلاب ۵۷ همین واقعیت را نشان میدهد که وقتی جامعه و بویژه طبقه کارگر و چپ جامعه در چارچوب داده‌های بورژوائی باقی می‌مانند حتی بدون اختناق هم انقیاد طبقاتی به جای خود باقی می ماند. " همانجا
ادامه میدهند:" اما این انقیاد(انقیاد طبقاتی) بیش از هرچیز محصول انقیاد جنبشی چپ به داده‌های بورژوائی و عدم توانائی آن در مبارزه علیه هجوم دائمی بورژوازی در قالب‌های مختلف است. این ناتوانی چپ شاید بتوان گفت از اینجا شروع می‌شود که تصور میکند که تنها اوست که طبقه کارگر را مورد خطاب قرار میدهد، به حالش دل می سوازند برای آن افق، آرمان و سیاست تعیین میکند.- همانجا –

فعلا پاراگراف اول رفیق کورش را که گویا انقیاد طبقاتی طبقه کارگر محصول باقی ماندن طبقه کارگر به داده های بورژوازی است و همچنین پاراگراف دوم او را که گویا این انقیاد در عین حال محصول انقیاد جنبشی چپ؟ به داده های بورژوائی است با نقل قولی از مارکس در مانیفست در مورد انقیاد طبقاتی طبقه کارگر مقایسه کنید بعدا و در حد این نوشته بطور فشرده به این دو تا پاراگراف و پارگراهای بعدی می پردازیم:

"شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه. شرط وجود سرمایه کار مزدوری است."بورژواها وپرولترها
انقیاد طبقه کارگر و یا سیادت طبقه بورژوا بر طبقه کارگر، قبل از هر چیز محصول مناسبات تولیدی مبتنی بر کار مزدوری و آن تقسیم کار و لذا آن موقعیتی است که کارگر را در مقام فروشنده نیروی کار خود در مقابل بورژوازی قرار داده است. محصول آن مناسباتی است که یک عده را در موقعیت صاحبان پول، سرمایه و وسایل تولید و بخش عظیمی را در موقعیت تنها فروشنده نیروی کار خود قرار داده است. بحث سرمایه و سرمایه داری و انقیاد کارگر همان بحث قدیمی تصاحب محصول کار یک عده توسط عده دیگری است. انقیاد طبقه کارگر توسط بورژوازی از این درمیاید. افکار و آراء طبقه بورژوا در تحمیق طبقه کارگر و از اینطریق کل جامعه و نقش سرکوب و اختناق را باید حول این دید. نادیده گرفتن این و تقلیل دادن آن صرفا به هجوم افکار و آراء و "ارزشهای" بورژوائی بویژه تبیین عجیب عدم توانایی چپ بورژوا؟ در مبارزه علیه هجوم دائمی بورژوازی در قالبهای مختلف، دیگر چیزی از مارکسیسم باقی نمی گذارد.

اگر کسی بخواهد توجه کمونیستها و کارگران و رهبران و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر را به اهمیت و لزوم رفتن به مصاف افکار و آراء طبقه بورژوا در جامعه و واگذار نکردن جدال بر سر افکار و آراء و سنتها و نرمها به بورژوازی، چه در بسیج و افزایش اتحاد درونی طبقه کارگر و چه در مبارزه کمونیستی این طبقه برای بزیر کشیدن بورژوازی از قدرت، جلب کند، کار درستی است. اما غایب بودن مکانیزم اصلی انقیاد کارگر توسط بورژوا و تقلیل دادن این رابطه به جذب کارگر توسط "ارزشهای" بورژوائی و یا بدتر از آن حواله دادن انقیاد طبقه کارگر به: " بیش از هرچیز محصول انقیاد جنبشی چپ به داده های بورژوائی" است، نگرش مارکسیستی به سرمایه داری را کلا زیر سوال می برد. چپ بورژوا چون خود از نظر جنبشی زیر سلطه داده های بورژوائی مقید است، گویا انقیاد طبقه کارگر نیز محصول انقیاد جنبشی این چپ به داده های بورژوائی است؟ علتش هم این است که این چپ فکر میکند تنها اوست که طبقه کارگر را مورد خطاب قرار میدهد و نمیداند که بورژوازی بیش از او به طبقه کارگر کار دارد؟؟

کورش ادامه میدهند:

"این تصور(تصور آمده در پاراگراف دوم کورش که این تنها چپ است که کارگر را مورد خطاب قرار میدهد و برای او دل میسوزاند)، پرانتز از ماست، صرف نظر از اینکه ساده اندیشانه و در تناقض با واقعیت است. این تصور انعکاس برخورد بورژوائی خود این چپ به طبقه کارگر و بخش مهمی از بورژوازی است. دنیای ذهنی و آرمانی چپ بورژوائی تنها از نظر میلیتانسی از بستر اصلی بورژوازی "رادیکال تر" است و اساساً نقدی به پایه‌های اجتماعی و طبقاتی بورژوازی، بخصوص آنجا که طبقه کارگر را مورد هجوم قرار میدهد، ندارد. در نتیجه چپ دنیای ما طبقه کارگر را در مقابل هجوم ایدئولوژیک، سیاسی و طبقاتی بورژوازی بی حرف و بی‌دفاع باقی میگذارد. به ادبیات چپ دقت کنید نقد پدیده‌های بورژوائی نظیر ناسیونالیسم، نژاد پرستی، زن ستیزی، مذهب و غیره تنها از یک زاویه اومانیستی و منطقی مورد نقد قرار میگیرد و نه از خاصیت بورژوائی آن و ما به ازا آن تفرقه، اتحاد و در مبارزه طبقه کارگر برای رهائی."- همانجا –

منظور رفیق کورش شاید این است که چپ غیرکارگری دچار ساده لوحی شده است و متوجه نیست که "دلسوزی" او هم برای کارگر از موضعی بورژوائی است و نمیداند که بورژا هم برای کارگر "دل میسوزاند" و او را مورد خطاب قرار میدهد؟ و بزعم او اگر این چپ این را نمیداند؟؟ انعکاس برخورد بورژوائی این چپ به طبقه کارگر و بخش مهمی از بورژوازی است؟؟ و اینهم دلیلش این است که این چپ به پایه های اجتماعی و طبقاتی بورژوازی، بخصوص آنجا که طبقه کارگر را مورد هجوم ایدئولوژیک و سیاسی قرار میدهد اساسا نقدی ندارد و لذا این چپ طبقه کارگر را در مقابل هجوم ایدئولوژیک و .. بی حرف و بی دفاع باقی میگذارد؟؟؟

هم بورژوا و هم چپ بورژوا برای کارگر "دل میسوزانند" و کارگر را مورد خطاب قرار میدهند. بورژوازی به خاطر کارمزدوری و چپ بورژوا هم بدین خاطر که میخواهد پرولتاریا برای بورژوازی پرولتاریا باقی بماند. چپ بورژوا لالائی بورژوازی را در گوش کارگر میخواند. سوسیالیسم خرده بورژوائی ماقبل و سال ۵۷، پیش کارگر میهن شان برای بورژوازی شفاعت میکرد که اگر بورژوازی "مستقل و ملی عزیز" به قدرت برسد برای کارگر کار پیدا میشود، دیگر کسی "بیکار" نمی

ماند، دیگر "جنس بنجل" تولید نخواهد شد، دیگر "ارزش اضافه به خارج نمیرود" و صرف "رفاه" کارگر میشود و "اثری از فرهنگ تحکم آمیز فئودالی" در کارخانه ها نیز باقی نمی ماند و غیره و غیره تا کارگر را در جنبش ضد استبدادی دنبال خرده بورژوازی و بورژوازی صنعتی بومی بکشاند و از مطالبات خود در مقابل این بورژوازی کوتاه بیاید. اکنون نیز چپ بورژوا به شفاعت بورژوازی پیش کارگر رفته است. از سرمایه داری نوع دمکراسی پارلمانی مثال میاورد، کارگر را به امید "رویای آمریکایی" دلخوش میکند. میگوید اگر این استبداد نباشد، دمکراسی پارلمانی خواهیم داشت، وعده طب مجانی و بیمه بیکاری و حق تشکل میدهد و غیره و غیره تا کارگر را دوباره در یک جنبش ضد استبدادی دنبال این یا آن بخش بورژوازی بکشاند. رفیق کورش این نقد غنی کمونیسم کارگری منصور حکمت را ول کرده است، رفته و به این چسپیده است که گویا این چپ از روی میلیتانسی خود که گویا چون تصور میکند تنها خودش برای کارگر "دلسوزی" میکند، و "چون اساساً نقدی به پایه‌های اجتماعی و طبقاتی بورژوازی، بخصوص آنجا که طبقه کارگر را مورد هجوم قرار میدهد، ندارد، کارگر را در مقابل هجوم .. بورژوازی بی حرف و بی دفاع گذاشته است"؟؟ کارگر کمونیست به این چپ میگوید خیلی ممنون، لطفا لالائی بورژوازی را در گوش ما نخوان، خودمان در مقابل هجوم ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی یک فکری خواهیم کرد.

رفیق کورش فراموش کرده اند که "اومانیسم و برخورد منطقی" این چپ به مسائلی مانند ناسیونالیسم و نژاد پرستی و غیره " بی حرف گذاشتن طبقه کارگر" نیست. این چپ دارد به طبقه کارگر یاد میدهد که مانند او در مورد داده های جامعه بورژوائی فکر کند و "ارزشهای" سرمایه داری را آنطور که او می بیند، به بیند. میخواهد کارگر نیز ناسیونالیسم و نژاد پرستی را به شیوه ای اومانیستی و "منطقی" یعنی آنطور به بیند، که او می بیند، تفاوت اینجاست. پیشتر گفتیم وقتی نقد چپ درون خانوادگی شد، نقد نیز صورت "سرزنش" این چپ را بخود میگیرد. کارگر را چرا در مقابل هجوم بورژوازی بی حرف میگذارید؟ این "شماتت" چپ بورژواست، نه نقد کارگر از این چپ.

رفیق کورش چنین ادامه میدهند:

" اما، برعکس تصور چپ، برای بورژوازی توجه به طبقه کارگر، و جامعه در کل، یکی از ارکان فکری – عملی سیاست و اصولا کل روبنای طبقاتی جامعه است. بدون جذب و یا راضی کردن پرولتاریا به یک افق بورژوائی حاکمیت طبقاتی سرمایه داری نا ممکن است. هیچ اختناقی بدون وجود چنین نفوذ جنبشی، ارزشی و آرمانی قابل ادامه نیست. اشاره کردم که واقعیت جامعه نشان میدهد که حتی وقتی اختناق هم از میان برود هنوز بورژوازی میتواند با اتکا به جنبش هایاجتماعی خود طبقه کارگر را در چارچوب مناسبات موجود محبوس نگاه دارد، مانع اتحاد طبقاتی پرولتاریا و سرنگونی حکومت بورژوازی شود.. وقتی صبحتی از مکانیزم کارمزدوری در مورد انقیاد طبقه کارگر توسط بورژوازی نیست، طبیعی است که آن را از سر توجه بورژوازی به کارگر و جامعه و "جذب و راضی" نگاهداشتن کارگر به یک افق بورژوائی، و .. توضیح میدهند. به جای توجه دادن کارگر به اساس نظام مبتنی بر کار مزدوری و موقعیتی که کارگر در آن گیر کرده است، کارگر را به مسائل حاشیه ای تر و عرصه "هنر" بورژوازی برای "جذب" و "راضی" کردن کارگر به "ارزشها" و "آرمان" بورژوازی حواله میدهند. فراموش میکنند که بورژوازی زندگی و معیشت روزانه کارگر را از قبل گرو گرفته است. واقعیت زندگی روزانه و هراس کارگر از آینده و از سونامی بیکار سازی و اخراج که مدام بر بالای سرش در پرواز است، هر ساعت و هر دقیقه موقعیت او را در نظام سرمایه داری به او یادآور میشود. فراموش میکنند که کارگر "جذب" سرمایه نشده است، زیر سیطره این مناسبات اسیر است. سرمایه دار نمیتواند طبقه گارگر را از گرسنگی بکشد، اگر میتوانست و انباشت سرمایه ممکن بود، میکشت. باید بخشی را با بخشی از کار خود زنده نگاهدارد تا سرمایه بتواند انباشت کند و بخشی دیگر را بعنوان اردوی کار علیه و در رقابت با بخش شاغل گرسنه نگاهدارد تا بتواند از بخش شاغل مطابق میل خود کار بکشد. به این وضعیت در بعضی کشورها سرکوب و اختناق شدید پلیسی نیز برای حفظ پایه های اسارت کارگر اضافه شده است. اگر دست کارگر باشد همین امروز میخواهد به حاکمیت کارمزدی پایان دهد. نمیتواند، لذا در مبارزه مداوم برای بیرون کشیدن بخشی از دستمزد خودش با سرمایه و در دیگر عرصه های جامعه درگیر است.

بحث بر سر کم اهمیت کردن تاثیر افکار و آراء طبقه حاکمه در جامعه نیست، دارد مدام بوسیله بورژوازی در جامعه پمپاژ میشود، بحث بر سر این است که طبقه کارگر با نفی چه چیزی میتواند پرچم رهایی خود را بزند؟ چگونه از این موقعیتی که در

آن گیر کرده است رهایی می یابد؟ کارگر کمونیست در نه گفتن به کارمزدوری است که به جنگ اساسی با افکار و آراء و "ارزشها" و جنبشهای بورژوازی میرود.

مینویسند: "چپ بورژوائی خود بخشی از این جنبش طبقه بورژوا است و لذا از دیدن یا درک این جنبش ها ناتوان است و فاقد نقدی عمیق به آن‌ها است. چیزی که برایش باقی میماند این است که اختناق را تنها عامل یا عامل اصلی انقیاد طبقه کارگر میگیرد و مبارزه کمونیستی و تحزب کمونیستی را به یک مبارزه دمکراتیک علیه اختناق، سرکوب و ستم علی العموم در یک قالب غیر طبقاتی تقلیل دهد. همانجا، تاکید از متن است.

اگر چپ، چپ بورژواست، ناتوانی این چپ از درک جنبشهای بورژوائی از کجا آمده است؟ چپ بورژوا ناتوان از درک جنبش بورژوائی نیست، آن را مطابق منافع بورژوازی برای طبقه کارگر تبیین میکند. برای راه کارگر، کارگر افغانی کارگر میهنش(ایران) نیست! بیگانه است. راه کارگر ناتوان از درک جنبش راسیستی و ضد بیگانه بورژوازی در ایران نیست. فکر میکردیم اینها جزو توافقات عمومی ماست. اگر چپ، چپ بورژواست، مبارزه کمونیستی و تحزب کمونیستی آن از کجا آمده است؟ سازمانی که مبارزه اش دمکراتیک و صرفا در محدوده ضد اختناق و ستم عل العموم است، نه پراتیکش کمونیستی و نه تحزبش به طریق اولی کمونیستی است. کجا ما گفته ایم که اشکال سبک کار این چپ این است که مبارزه کمونیستی و تحزب کمونیستی او در خدمت مبارزه ای دمکراتیک است؟ واقعا دوباره بحث سبک کار کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست را چاپ کنیم. بیخود نیست که از این چپ انتظار "سنگربندی" در مقابل هجوم ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی به طبقه کارگر میرود!

میگویند:" فعال، آژیتاتور و رهبر کمونیست در طبقه کارگر بیش از اختناق زیر فشار این جنبش های بورژوائی است. این فشار در پراکندگی و در مستاصل کردن فعالین طبقه کارگر از شکنجه زندانهای رژیم کارا ترست. و چپ کلا در این جنگ غایب است. – همانجا -
سرکوب و اختناق و جنبش های اجتماعی دو مقوله متفاوتند و کارکردشان نیز متفاوت است. اختناق و سرکوب هم صرفا استبداد بورژوائی نیست. جامعه به جنبشهای اجتماعی نیاز دارد. به سرکوب و خفقان و زندان و شکنجه احتیاجی ندارد. این بورژوازی است که برای انقیاد طبقه کارگر به کارمزدوری به سرکوب و خفقان و زندان و شکنجه و دادگاه و ارتش و غیره احتیاج دارد و دست می برد.

سرکوب و خفقان مانع اصلی پیشروی طبقه کارگر است نه فقط در کشورهای استبدادی که در تمام جهان بورژوائی. به همین دلیل برای عقب راندن آن احتیاج به همبستگی و اتحاد طبقاتی وسیعی دارد. اگر کمونیستهای کارگری از تداعی کردن جامعه به نام خود اجتناب میکنند و عرصه جدال بر سر نرم ها و سنتها و افکار و آراء و عرصه سیاست و جدل سیاسی در جلو جامعه و غیره را به بورژوازی واگذار کرده اند، پیشروی خود طبقه کارگر در جدال با سرمایه چی؟ کارگر سه دهه قبل در کشورهای اروپائی حق داشت که در دفاع از کارگر کارخانه بغل دستی اش دست به اعتصاب بزند و در پیکت او شرکت کند. الان حق ندارد و اگر او را در پیکت کارگران فلان کارخانه به بینند دستگیر و جریمه اش میکنند. سرکوب و خفقان که تنها وارد کردن باتوم و اعدام و زندان نیست، که همه اینها هم برای عقب راندن کارگر وارد میشوند. اخراج و بیکار کردن کارگر و رهبر و فعال کارگری هم سرکوب است. گذاشتن کارگر و رهبر و فعال کارگری هم در لیست سیاه سرکوب است. در آمریکا که عملا آنان را ترور میکنند. به میدان آمدن دادگاه هم به نفع بورژوازی سرکوب کارگر است. دادگاه دولت بورژوائی بریتانیا صندوق حمایت از اعتصاب کارگران معادن ذغال سنگ را در زمان یورش تاچر به این کارگران سه میلیون پوند جریمه کرد و از نظر اقتصادی آنان را فلج کرد. هر روز با دهها نمونه از این در کشورهای مختلف اروپائی روبرو هستیم. "عدالتخانه" یکی از "ارزشهای" نظام بورژوائی است دیگر.

در کشورهایی مانند ایران که داستان چیز دیگری است. برای عقب راندن کارگر در مقابل بورژوازی هر جوانی را که شبیه چپ بود و فلفل در جیب داشت گرفتند و اعدام کردند. کارگر میخواهد تشکل خود ا ایجاد کند، با نیروی پاسدار میریزند سرش. کارگر حقوق معوقه ای را که یک سال است پرداخت نکرده اند میخواهد، نیروی پاسدار و انتظامی و احتمالا از این به بعد بسیج را به جان او میاندازند. بعلت سرکوب و تعقیب و اخراج مداوم اصلا بافت رهبری طبقه کارگر در ایران بسرعت بخش

استخوان خرد کرده خود را از دست میدهد. رهبران سندیکاهای شرکت واحد و نیشکر، اصالو، مددی، شهابی و رخشان و غیره را می برند زندان تا کارگران را از رهبران جا افتاده خود محروم کنند. شب و روز اینجا و آنجا افراد مختلف با رادیوها و تلویزیونهای مختلف مصاحبه میکنند، برای رهبر و فعال کارگر بویژه اگر جایی از سر تصادف به کمونیستها برخورده باشد، به قیمت سالها نگاهداشتن در زندان تمام میشود.

افکار و آراء و "ارزشهای" بورژوائی که از آسمان نیامده اند. در اینها تبلور یافته اند. بسته به این است که چطور به سرمایه داری نگاه کرد. از دید کارگر یا چپ بورژوا. مارکس کل "ارزشهای" بورژوازی را نقد کرد و به سخره گرفت، بخشا در همین زمینه ها. مقدمه کوتاه کار مولد و غیر مولد مارکس تصویر بسیار زیبائی از مارکس در این موارد است. چپ بورژوا فوقش میگوید خفقان است و کاری نمیشود کرد. باشد بگوید. مگر کارگر و جامعه منتظر این دستور چپ بورژوا نشسته اند؟ تقابل با جنبشهای بورژوائی را باید با ساختن جنبش سیاسی کمونیسم کارگری در جامعه جواب داد، جدل با چپ بورژوا بر سر مهم یا کم مهم بودن تقابل علیه جنبش بورژوایی و یا اختناق، نباید ما را از نقش سرکوب و اختناق علیه پیشروی کارگر، و در افتادن بر سر آن با بورژوازی و دولتهایشان، کم توجه کند. واضح است بورژوازی تنها به سرکوب و خفقان اکتفا نمیکند ولی اگر سرکوب و خفقان و کنترل و ارعاب را در ابعاد مختلف به جامعه تا حد استراق سمع مکالمات خصوصی افراد جامعه نیز تسری ندهد، تمام ثروت "فکری – تحمیقی" که بورژوازی ذخیره کرده است در اولین تند پیچ بحران سرمایه، برباد میرود.

چپ بورژوا اگر اختناق را در کشوری مانند ایران مهم میداند نه به این علت است که آن را عامل اصلی انقیاد طبقه کارگر میداند، بلکه به این علت است که خود نیز زیر استبداد و اختناق تحقیر میشود، اقشاری از خرده بورژوا نیز با آن تحقیر میشوند و این خرده بورژوازی ورشکسته و یا در حال ورشکستگی را علیه استبداد دولت بورژوا بیشتر تحریک میکند. لذا به آن معترض است. میداند جامعه نیز به آن معترض است. وارد شدن خرده بورژوا و چپ بورژوا در مبارزه همگانی یا دمکراتیک ضد استبدادی و ضد اختناق به خاطر رفع انقیاد طبقاتی از کارگر نیست، به خاطر اهداف سیاسی و اقتصادی خودشان است اما این ظرفی است که اقشار مختلف بورژوا و خرده بورژوا و روشنفکران آن میتوانند با آن طبقه کارگر را به دنبال اهداف و منافع خود بکشانند و چپ بورژوا هم برای خدمت به آن در میان طبقه کارگر دست به کار میشود. چپ بورژوا در جریان پاگرفتن تحرک جنبشهای طبقه بورژوا نیز به خوبی آگاه است که کجای آن باید قرار گیرد. در این مورد انصافا این چپ توهمی ندارد.

توضیحات در این مورد را به خاطر طول نوشته کوتاه میکنیم و چند کلمه ای در مورد اساس رابطه بورژوازی و کارگر در مارکسیسم میگوئیم، که بورژوازی کجا به کارگر کار دارد و کجا به او کار ندارد. و برای حفظ چه رابطه ای ابزار تحمیق و دروغ خود را علیه کارگر و کمونیستها و از اینطریق جامعه، مدام به خدمت گرفته است.

بورژوازی تنها در تولید است که به کارگر کار دارد. خارج از این، به کارگر کار ندارد. این اساس کار داشتن و نداشتن بورژوازی با کارگر است. بورژوازی خارج از تولید، کاری به زندگی کارگر ندارد. اینکه از سرما میمرد، از گرما هلاک میشود، گرسنگی میکشد، نمیکشد، سرپناهی دارد، ندارد. بچه هاش گرسنه هستند، نیستند، به دوا و درمان و دکتر مجانی و کافی دست رسی دارند، ندارند، از آموزش مجانی و طب و تحصیل مجانی برخوردار هستند، نیستند، شب ها زیر پل ها و در کنار خیابان میخوابند نمی خوابند، کرایه خانه و برق و آب و غیره را میتوانند پرداخت کنند، نیمتوانند، رو سفره شان غذا هست، نیست، به تن فروشی کشیده میشوند، نمیشوند، و دهها بدبختی و مصائب دیگر. در تولید است که سرمایه دار محصول کار کارگر را که اسکلت نظام مبتنی بر کار مزدوری بر روی آن ساخته شده است، تصاحب میکند. و خارج از آن است که برایش مهم نیست چه بلائی سر کارگر و خانواده کارگری در میاید. وجود دولت برای حفظ این رابطه است، زندان و دادگاه و دستگاه قضایی و نیروی نظامی و انتظامی و محاصره کارگر و از اینطریق محاصره دائمی جامعه با جعل و دروغ و خرافه مذهب و خرافه ملی و راسیسم و غیره در خدمت این است. و اینجاست که باید یقه سرمایه داری و سرمایه دار و دولت و کارفرما را گرفت و همه افکار و آراء و خرافه و جعلیات سرمایه را به نقد کشید. زندگی کارگر برای این است و کارگر تا وقتی زنده است که این مصلحت طبقاتی طبقه حاکمه اقتضا کند. خارج از آن چه بلائی سر کارگر و زندگی او و فزندانش میاید، مساله بورژوازی نیست.

آن کارخانه ای که رفیق کورش میگوید کارگر را با دیسیپلین بار میاورد و ایده آلیزه اش میکند که به کارگر کم کار در آن میگویند زیرکار در رو و اعتصاب شکن!، بر عکس مارکس در جلد سوم کاپیتال در این مورد میگوید، بورژوازی البته با تولید بزرگ و ایجاد کارخانه، کارگران را دور هم جمع میکند و کمک میکند که آنها به اتحاد طبقاتی خود پی ببرند، اما هر لحظه آن به قیمت تحقیر کارگر تمام میشود.
یک تعداد دستگاه را که خود کارگر با عرق و خون خود و اجداد خود تولید کرده است، جلو کارگر میگذارند و میگویند اگر ۸ یا ۱۰ ساعت روی آن کارنکنی آن روز خودت و فرزندانت گرسنه خواهند ماند. این پایه کثافت و تحقیر مداوم طبقه کارگر توسط بورژوازی است. به کارگر ایران خودرو آنقدر فشار میاورند که عقلش را از دست میدهد و موجب مرگ رفقای کارگر خود میشود.

جای این ها را در نگرش رفیق کورش :" اما این انقیاد(انقیاد طبقاتی) بیش از هرچیز محصول انقیاد جنبشی چپ به داده‌های بورژوائی و عدم توانایی آن در مبارزه علیه هجوم دائمی بورژوازی در قالب‌های مختلف است." گرفته است.
از نقد رابطه بورژوازی با کارگر در تولید ودر پروسه کار است که آژیتاسیون سوسیالیستی و صدای اعتراض کارگر در میاید. کارگر در کردستان جواب عوام فریبی حزب دمکرات را اینجا میدهد که چرا بورژوازی کرد در کارخانه پرریس سنندج حقوق و مزایای او را در حد صفر میدهد، اگر کارگر در تهران مزد بیشتری از او میگیرد.

ممکن کسی سرمایه داری در دمکراسی پارلمانی را نشان ما دهد، که به کارگر بیکار بیمه بیکاری میدهند. خود این از دستاورد طبقه کارگر بوده که هر روز دارند دامنه آن را هم محدود میکنند و این اندک رفاه هم از یکی بگیر بدیگری بده، برپایه سرکوب و اختناق در حفظ کار ارزان در دیگر کشورهای نگاهداشته شده است.

بخش دوم

مقدمه

در ۲۸ ماه مارس ۲۰۱۱ و در بخش اول نقد خود از سمینار کورش مدرسی، "طبقه کارگر و تحزب کمونیستی"، "مشخصات پایه ای" ناظر بر آن را مورد نقد قرار دادم. نشان دادم که مباحث این سمینار، علیرغم ادعای او که پایه های آن در سمینارهای کمونیسم کارگری منصور حکمت بیان شده اند، و به استنادی که در پاره ای موارد به مانیفست کمونیست کرده اند، کاملا بی ربط و بیگانه است.

در این بخش نوشته خود که اساسا قسمت دوم بحث سمینار کورش مدرسی، "جنبش کمیته های کمونیستی"، را مورد نقد قرار میدهد، میخواهم آنچه را که در بخش اول گفتم در استناد به این بخش از سمینار کورش مدرسی و هدف زمینی معینی که کل این سمینار را تشکیل داده است، اثبات کنم. و همانطور که در بخش اول گفتم درک مکانیکی از رابطه کمونیسم و کارگر و جایگاه کارگر در مارکسیسم و در واقع بی ربطی و غیر جانبداری نگرش ناظر بر سمینار نوامبر 2010 کورش مدرسی را به امر کمونسیم کارگری نشان دهم.

کمیته های کمونیستی و تحزب، نگاهی گذرا

بحث کمیته های کمونیستی در سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر روشن، واضح، بدون ابهام و بسادگی قابل توضیح است.

کمیته کمونیستی، فعلا بحث ملزومات عملی ایجاد آن به کنار، در شکل های منطقه ای، کارخانه ای و محلی کمیته کمونیستی حزبی است و کمیته حزب سیاسی کمونیستی خاصی نیز هست. این در مورد هر حزب و جریان سیاسی ای که سراغ فعالیت حزبی در میان کارگران میرود نیز صدق میکند.

کمیته کمونیستی، ائتلافی از کارگران این یا آن گرایش درون طبقه کارگر، یا "شاخه کارگری" این یا آن حزب و گروه سیاسی چپ غیرکارگری نیست، مجمع عمومی و سندیکا و اتحادیه نیست. جمع فعالین کارگری و آژیتاتورهای کمونیست هم نیست که گویا خود آگاهانه و زیر یک پلاتفرم به ضرورت فعالیت متشکل کمونیستی رسیده اند و تمام وجوه مبارزه طبقاتی را سازمان میدهند؛ آنطور که کورش مدرسی در سمینارش در مورد "کمیته های کمونیستی" مورد نظر خود ادعا میکند.

مشکل جمع فعالین و آژیتاتورهای کمونیست تاکنون این نبوده است که گویا یک چیز را کم داشته اند، آنهم یک "فراخوان" و یک "پلاتفرم" تا با آن "آگاهانه" فعالیت متشکل کمونیستی خود را در "تمام وجوه" آن سازمان دهند! اگر مشکل این بود الان در چند کشور انقلاب سوسیالیستی شده بود. مشکل آنها عدم سروسامان یافتن فکری و سیاسی و سازمانی توسط آن حزب و جریان کمونیستی ای است که خود را رهبر فکری و سازمانده جنبش کمونیستی درون طبقه کارگر و به طریق اولی جمع فعالین و آژیتاتورهای آن میداند.

به جای این قرار است این جمع ها را با دادن یک فراخوان و یک پلاتفرم با ایجاد "جنبش کمیته های کمونیستی" به "فونکسیون بالاتری "("تحزب") ازتقاء دهند. میگوید:

"بحث کمیته های کمونیستی .. به عنوان یک سیاست سازمانی برای یک حزب خاص معنی شده است و به ناچار خصلتی از بالا دارد. یعنی این حزب است که چنین کمیته هائی را، به عنوان ادامه تشکیلات خود سازمان میدهد." یا در جای دیگری میگوید:

"اینجا بحث من این است که محدود کردن تشکیل کمیته های کمونیستی به فعالیت تشکیلاتی یک حزب خاص محدودیتی نا لازم است." – همانجا-

اگر بحث کورش مدرسی در سمینار "طبقه کارگر و تحزب کمونیستی" این بود، میشد گفت که ایجاد کمیته های کمونیستی توسط حزب حکمتیست ادامه تشکیلات این حزب درون طبقه کارگر نیست، سازماندادن فعالیت کمونیستی حزبی متمرکزتری است در کارخانه یا در محل و یا در جغرافیای معینی که تناسب قوا و بازشدن درجه ای از فضای سیاسی در جامعه، زمان ایجاد آن را تعیین میکند. یا میشد گفت که این روش، روش فراتر رفتن از "یک حزب خاص" چیزی جز ایجاد "کمیته های کمونیستی ائتلافی " از میان "شاخه کارگری" احزاب و سازمانهای چپ غیرکارگری نیست. این کار، التقاطی و کلا خیالبافی است و چنین کمیته هایی از همان بدو تشکیل از هم می پاشند.

اما بحث نه این است و نه بر سر ایجاد کمیته های کمونیستی است. خود این ابزار کار دیگری و در خدمت هدف سیاسی و زمینی معینی است که پائین تر به آن خواهیم رسید.

در مورد تحزب کمونیستی طبقه کارگر هم چه در سمینارهای کمونیسم کارگری منصور حکمت و چه در بحثهای مختلفی که تا حال در این مورد شده است، بحث تحزب کمونیستی نیز کاملا روشن و بسادگی قابل بیان و توضیح است.

بحث تحزب، تحزب کمونیستی طبقه کارگر، بحث حزبیت دادن به یک جنبش خاص فی الحال موجود یعنی جنبش کمونیسم کارگری درون طبقه کارگر است. واضح است که این جنبش معین از طریق فعالیت آدمهای معینی در شبکه ها و محافل معینی موجودیت خود را نشان میدهد. اگر حزب کمونیستی کارگری آدمهای این شبکه ها و محافل معین را درون خودش جا داد و جمع کرد، با مبارزه طبقاتی فی الحال موجود طبقه کارگر نیز چفت میشود.

در مورد تحزب هم کورش مدرسی در بیانی مبهم و گنگ میگویند، تحزب عبارت است از ارتقاء یک جنبش و یا یک مباره اجتماعی فی الحال موجود. میگوید:

" در نتیجه در قدم اول باید بگویم وقتی از تحزب حرف میزنم قبل از هرچیز بحثم در مورد ارتقا یک جنبش یا یک مبارزه اجتماعی فی الحال موجود یکی از طبقات اصلی جامعه، اینجا طبقه کارگر، است .. به هر صورت، تحزب در اولین قدم ارتقا یک مبارزه موجود اجتماعی و یک فونکسیون اجتماعی است نه درست کردن یک سازمان و چارت تشکیلاتی. - همانجا-

فعلا کلمه گنگ "ارتقاء" به کنار، جنبش را میشود حزبیت داد، اما "ارتقاء" مبارزه فی الحال موجود یعنی چی؟

مبارزه اجتماعی فی الحال موجود طبقه کارگر چیزی جز مبارزه طبقاتی این طبقه نیست که خود را روزانه در اعتصابات و اعتراضات و تجمعات علنی تا مشت گره کردن کارگر و تا خواست مسکن و مهد کودک و غیره و غیره نشان میدهد. میتوان گفت که حزب کمونیستی کارگری مدعی این جنبش باید به این مبارزه فی الحال موجود طبقه کارگر چفت شود، اما "ارتقاء" این مبارزه تا سطح تحزب یعنی چی، چگونه؟

اگر منظور این است که فعالیت کمونیستی یک فعالیت اجتماعی است، این فعالیت نیز قابل تعریف است، عبارت جنبشی است که مبارزه اجتماعی طبقه کارگر برای مالکیت اشتراکی ،لغو کار مزدی و جامعه بدون طبقه را دنبال میکند. این جنبش را میتوانیم بگوییم کمونیستی و بگوییم مارکسیسم اندیشه‌اش است. حزب کمونیستی کارگری حزبی است که پراتیکا این مبارزه را هدایت و رهبری میکند. انعکاس این پراتیک در فعالیت روزانه این حزب نشان میدهد که مارکسیسم بر این حزب حاکم است و این حزب این فعالیت اجتماعی و سیاسی و فکری را در جامعه جلو می برد. مارکس در ایدئولوژی آلمانی میگوید، کمونیسم جنبشی است که برای نفی وضع موجود راه افتاده است، نمیگوید راه می افتد. اگر این جنبش، فی الحال و روزانه در جامعه قابل مشاهده و انتخاب نباشد یعنی این جنبش در میدان نیست، هرچند در گوشه ای درون طبقه کارگر موجود باشد و هرچند مبارزه طبقاتی فی الحال موجود طبقه کارگر همچنان ادامه داشته باشد که بدون توقف ادامه دارد.

حزب کمونیستی کارگری مارکسیست باید این فعالیت قابل تعریف را در پراتیک روزانه خودش نمایندگی کند، در عمل و نه در ادعا. واضح است که این فعالیت از کانال فونکسیون سر و سامان دادن سیاسی، نظری و سازمانی به شبکه های رهبران و فعالین کمونیست رادیکال درون طبقه کارگر صورت میگیرد.

شرط تامین شدن این نیز در عمل، و نه در ادعا، تبدیل شدن حزب کمونیستی کارگری به سخنگو و پرچمدار این سنت کارگری و فقط همین سنت در برابر کل جامعه بورژوایی موجود و کل طبقه بورژوازی است. تبدیل شدن پراتیک کارگر رادیکال کمونیست به پراتیک روزانه این حزب است و این حزب اگر چیزی برای گفتن دارد باید اینجا بگوید و اگر پراتیکی دارد باید اینجا آن را انجام دهد. رهبران و فعالین این شبکه ها باید حزب کمونیستی کارگری مدعی رهبری این جنبش و این سنت را در قامت پرچمدار خود در مقابل کل جامعه موجود و کل بورژوازی دیده باشند تا آن را انتخاب کنند. باید رهبران آن را در کنار خود در مقاطع مهمی دیده باشند تا آن را انتخاب کنند. مشکل در اینجاست و نه در ایجاد "جنبش کمیته های کمونیستی" از "بالا" و یا از "پائین".

کورش مدرسی به جای این اساسا "جنبش کمیته کمونیستی" از پایین و با طیف ملون فعالین کارگری ار هر سنتی به اضافه فعالین احزاب چپ موجود را مد نظر دارد، کلمه "ارتقاء" ظاهرا کاربرد این حرکت از "پائین" را برای او دارد.

این حرکت یعنی ایجاد "کمیته های کمونیستی ائتلافی" که قرار است بعدا با عبور دادن احزاب و سازمانهای چپ بورژوا از فیلتر این جنبش و تبدیل کردن آنها به احزاب سیاسی کمونیستی کارگری جدید ایران تکمیل شود، همانطور که پیشتر گفتیم هدف زمینی معینی را تعقیب میکند که افشا و روشن کردن آن هدف نوشته فعلی است و قدم به قدم آن را نشان میدهم.

جنگ و دعوای درون خانواده چپ غیرکارگری

مباحث سمینار کورش مدرسی چیزی جز جنگ و دعوای درون خانواده چپ غیرکارگری، چپ بورژوا نیست. جنگ و دعوایی که همه احزاب و سازمانهای این چپ بلا استثناء حتی آنکه خود را حزب کمونیست کارگری نیز می نامد، در انکار، در مخالفت و در ضدیت با کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی آن شریکند. و این نقطه اشتراک همه آنها و سمینار کورش مدرسی است. صورت مساله این سمینار این است: انکار کمونیسم کارگری و انحلال تحزب کمونیستی این گرایش و نشان دادن این نقطه اشتراک با کل چپ بورژوایی. چراغ سبزی است به کل این چپ که کورش مدرسی به هراعتباری؟ کمونیست بودن این احزاب را از آنان قبول کرده است.

کورش مدرسی به جای صراحت در بیان آن، آن را در ظاهر و تحت نام "گسست سی ساله" از سنت و سبک کار این چپ جلوه میدهند.

کل اغتشاش و آشفته فکری ناظر بر این سمینار و نک زدنهای اینجای و آنجای کورش مدرسی به مسائل پراکنده و متعددی در این سمینار، از بحث سازمان انقلابیون حرفه ای و بحث پیشاهنگ پرولتاریای مورد نظر لنین گرفته تا "جمع روشنفکران عمیقا مارکسیست"، تا بحث منشویسم و لنینیسم در انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و غیره غیره به این هدف است که این هدف سیاسی زمینی معین را از خواننده بحث خویش کتمان کند. از یکطرف ادعا میکند که احزاب و سازمانهای مدعی کمونیسم یعنی چپ موجود، بی بته و فرقه ای و 57ی و غالبا و بعضا تبعیدی و به کارگر بی ربطند، از طرفی دیگر بزعم او قرار است جنبش کمیته های کمونیستی شریک شوند پایه احزاب سیاسی کمونیستی کارگری آینده ایران را تشکیل دهند. از یکطرف میگویند که سندیکالیسم در ایران وجود ندارد، از طرفی دیگر میگویند که کمیته های مورد نظرشان اگر زیر پلاتفرم معینی نباشند به فعالیت سندیکالیستی کشیده میشوند! میگویند اصولا سندیکا لیسمی وجود ندارد شبح است، اما سندیکا را تقدیس و تشکل این سنت را در ایران حزب کارگری می نامد!

خیال کورش مدرسی از این بابت راحت باشد. احزاب و سازمانها و گروههای این چپ، چراغ سبز کورش مدرسی را در مورد انحلال کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی او گرفته اند، و "محدودیتهای" او را در بیان آن نیز درک میکنند. میدانند که در "اولین قدم" در حزب حکمتیست تنها در این قالب میتوانست آن را بیان کند.

"اصالت سندیکا" در ایران

اولین گام این پروژه یعنی انحلال کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی آن تحت پوشش ایجاد "جنبش کمیته های کمونیستی" در قالب ائتلاف با "شاخه کارگری" احزاب و سازمانهای چپ بورژوا، اما در عمل پیوستن به سندیکالیسم، با تراشیدن "اصالت سندیکا" در ایران شروع میشود. میگوید:

"وقتی مانیفست از رابطه کمونیستها با سایر احزاب کارگری حرف میزنند منظورشان کیست. از احزابی حرف میزنند که الزاما کمونیست نیستند ولی کارگری هستند. بر همین اساس است که وقتی مارکس راجع به احزاب کارگری حرف میزند اتفاقا از آنارشیست ها، از آنهایی که اتحادیه درست میکنند حرف میزند. اینکه بعداً در کشور های امپریالیستی و با شکل گرفتن اشرافیت کارگری جنبش سندیکالیستی نقش جریانات بورژوائی سابق را بر عهده میگیرد، ربطی به موقعیت کنونی جنبش طبقه کارگر ایران ندارد. – همانجا-

ادامه میدهد :" سندیکالیسم یک سلسله اعتقادات نیست، جنبش بورژوائی است که اشرافیت کارگری در کشور های متروپل سرمایه داری را با خود دارد. سندیکالیسم در کشور های متروپل محمل اتحاد طبقه کارگر نیست. .. به اعتقاد من سندیکالیسم در ایران وجود ندارد، اصولا سندیکائی وجود ندارد. .همانجا-

بند مربوط به " ..– شبح سندیکالیسم"

سندیکالیسم جنبشی بورژوائی است، اما طبق ادعای کورش مدرسی در ایران وجود ندارد و ربطی به موقعیت کنونی جنبش طبقه کارگر در ایران ندارد؟ ظاهرا تنها جنبش طبقه کارگر در ایران از این قاعده مستثنی است؟ اسالو برای جلب حمایت از سندیکای کارگران شرکت واحد بیخود رفت درب "آی ال او"(سازمان جهانی کار) را زد و مقاوله نامه های آن را کپی کرد؟

سال ۵۷ هم بخشی از چپ پوپولیستی ایران که به خیالبافی "کارگری" کردن مجدد سوسیالیسم در ایران در "تلفیق" سوسیالیسم خود با مبارزات "خودبخودی" طبقه کارگر افتاده بود، همین استدلالات را میاورد و به این هدف برای سندیکالیسم و مبارزه سندیکائی در ایران "اصالت" قائل میشد.

کورش مدرسی هم با همان استدلال آنزمان اما به هدف و پروژه ای که بالاتر به آن اشاره کردیم، در اثبات ادعای خود در مورد "اصالت" سندیکا در ایران چنین میگویند:" واقعیت این است که اولین مقاومت آگاهانه طبقه کارگر با درست کردن تشکل صنفی و سندیکا شروع میشود." همانجا.

موقعیت کنونی جنبش طبقه کارگر ایران بزعم ایشان از شروع این مقاومت آگاهانه که گویا تازه در ایران شروع شده است در میاید. گویا با تلاش این دوره فعالین کارگری در ایجاد سندیکا و اتحادیه، اولین مقاومت آگاهانه کارگر در ایران برای ایجاد سندیکا و تشکل صنفی اش تازه شروع شده است!؟

انگار طبقه کارگر در ایران نه تاریخی دارد، نه سابقه ای و نه حتی در اعتراض کارگری ای شرکت کرده است و ظاهرا نه حتی مقاومت آگاهانه ای داشته است، فعلا از حضور این طبقه در انقلاب 57 بگذریم. و گویا مقاومت آگاهانه کارگر در ایران برای درست کردن تشکل صنفی خود زمان و مکان نمی شناسد. سابقه و تاریخی ندارد و بزعم کورش مدرسی حالا حالاها تازه دارد دوره مارکس و مانیفست را تجربه میکند!

این را کورش مدرسی دارد وقتی میگوید که بورژوازی مدتهاست سندیکالیسم را بعنوان ظرف اعتراض کارگر روی میز او انداخته است و خود فعالین کارگری اتحادیه و سندیکا در ایران مرتب و بدرست دارند از اتحادیه ها و رهبران آنان در کشورهای متروپل درخواست میکنند که از آنان و ایجاد اتحادیه هایشان دفاع و حمایت کرده و جمهوری اسلامی را برای آزادی رهبران و فعالین سندیکاهای ایجاد شده و برسمیت شناختن حق آزادی تشکل برای کارگران در ایران، تحت فشار قرار دهند.

اگر این سابقه و این سنت مشترک نبود، و اگر ایجاد سندیکا و اتحادیه توسط کارگران به خاطر این سابقه و این بستر مشترک و مقبولیت و حمایت حتی یک جناح بورژوازی در غرب از سندیکا نیست، چرا و به چه دلیل این کارگران باید از کسانی درخواست حمایت و کمک کنند که بزعم کورش مدرسی محمل تسلیم و تفرقه در میان کارگرند؟

رهبر و فعال سندیکا در جنبش طبقه کارگر در ایران در کار خود از ما با سابقه تر و واردتر است. اگر کسی میخواهد خود را فعال این عرصه بخواند یا بداند، میتواند آن را روشن و صریح اعلام کند، نیازی به تراشیدن "اصالت" سندیکا در ایران و نفی تاریخ گذشته جنبش کارگری در ایران و گذاشتن سر آن روی زمین و پای آن در هوا نیست.

اما چه میتوان کرد برای کسی که خود را "مارکسیست" می نامد، ادعای "اصالت" سندیکا در ایران راهی است برای منطبق کردن "مارکسیسم" خود بر سندیکالیسم و چرخیدن روی سندیکالیسم تحت نام "جنبش کمیته های کمونیستی". برای این کار ابتدا باید برای سندیکا تحت نام "اولین مقاومت آگاهانه کارگر در ایران برای ایجاد تشکل صنفی خود" که گویا تازه شروع شده است، "اصالت" قائل شود.

سندیکا و سندیکالیسمی اصولا وجود ندارد، اما سندیکا حزب کارگری است.

میگویند: به اعتقاد من سندیکالیسم در ایران وجود ندارد، اصولا سندیکائی وجود ندارد. .. هر حزب که حزب کارگری غیر کمونیست را سندیکالیست بداند به نظر من ربطی به زندگی روزمره کارگر ندارد. اصلا نمی فهمد که چه اتفاقی دارد میافتد. –همانجا-

رهبر و فعال کارگری سندیکا و اتحادیه در ایران برخلاف نظر کورش مدرسی چون به سندیکا نگاه "ایدئولوژیک" ندارد، سندیکای خود را نه حزب کارگری غیر کمونیست، که سندیکا می نامد و از سندیکالیست نامیدن و فعالیت سندیکالیستی خودش نیز عارش نمی آید. هرچند در تناسب قوای فعلی که جمهوری اسلامی حتی سندیکای مستقل را تحمل نمی کند، ما از ایجاد سندیکاهای مستقل را حمایت میکنیم، میدانیم که کار کرد عملی سندیکا در حال حاضر در ایران با اروپا فرق میکند.

ما کمونیستهای کارگری در این مورد و در مورد اروپا هم گفته ایم که ممکن است سندیکالیسم را جنبش بورژوائی خطاب کنیم اما میدانیم که فعال کارگری کم و بیش میداند این جنبش بورژوائی است ولی ناچار شده است که بعنوان ظرف اعتراض خود به آن دست ببرد.

رهبر و فعال سوسیالیست کارگری این عرصه میداند که سندیکا در ایران "اصالت" ندارد، بلکه پیشینه و سابقه ای دارد، میداند که سندیکا در ایران هم مانند سندیکا در کشورهای متروپل میخواهد همان نقش میانجی بین کارفرما و دولت با کارگران را برعهده بگیرد. کاملا حق دارند وقتی که میگویند کارگر که نیروی کارش را می فروشد باید خودش در تشکل خودش در مورد آن تصمیم بگیرد، نه دولت و کارفرما و نه تشکلهای ضد کارگری و عامل جمهوری اسلامی به نام خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار. اما سندیکا در ایران تشکیل میشود، در ایرانی که فضای بشدت سیاسی ای دارد و نمیتواند تحت تاثیر این فضا قرار نگیرد و به حکم کارگری بودنش نمیتواند جنبه آزادیخواهی و برابری طلبی خود را بروز ندهد. به همین دلیل است که با گسترش تحولات سیاسی در ایران سندیکا و اتحادیه به سرعت عدم کارائی خود را در تقابل با تحولات سیاسی برای کارگران بروز داده و کارگران به سرعت به ایجاد شوراها و کنترل کارگری در مراکز کار روی میاورند. آنچه در جریان انقلاب ۵۷ شاهد آن بودیم.

حزب توده که سالهاست و در این دوره اکثریت و راه کارگر بعلاوه کل چپ غیرکارگری موجود، و در یکی دو سال اخیر یک عده دیگر نیز وقتی از رشد سرمایه داری در ایران حرف میزنند دارند سرکار آمدن بورژوازی لیبرالی را به کارگر وعده میدهند که قرار است در حاکمیت با جمهوری اسلامی شریک شود و به اصطلاح، جمهوری اسلامی به دولت سرمایه داران تبدیل شود. و این بزعم آنان "گشایشی" را در کار کارگر ایجاد کرده و شرایط را برای قبول تشکلهای صنفی آنان از جمله سندیکا در دولت بورژوائی ایران هموار میکند.

سندیکالیسم بعنوان یک گرایش در جنبش کارگری ایران هست، وجود دارد، اما در ایران ویژگی خود را دارد. این ویژگی هم اما "اصالت" سندیکا در ایران نیست که گویا اولین حرکت سندیکاسازی در ایران تازه شروع شده است، بلکه رشد و پاگرفتن آن در سرمایه داری ایران به شکل گرفتن فاکتورهای معینی نیاز دارد از جمله درجه ای از رفاه و "تقدس مالکیت" و اینکه دولت بورژوائی ایران اجازه سر برآوردن جناح رفرمیسم بورژوائی را درون بورژوازی ایران نمیدهد. به این دلایل، سندیکالیسم در ایران از بخت و اقبال چندانی برخوردار نیست. بهمین دلیل است که رهبر و فعال کارگری سندیکا در ایران اگر بخواهد سندیکای خود را ایجاد کند باید از قبل خود را برای زندان و شکنجه و اخراج از کار و یک رویاروئی حتی 10 ساله با جمهوری اسلامی آماده کرده باشد. این وضعیت باید رهبر و فعال کارگری را متوجه این واقعیت کرده باشد که بهتر است وقت خود را صرف گسترش مجامع عمومی کارگران کند. هم خود را سیبل جمهوری اسلامی نکرده است و هم تشکیل مجمع عمومی نیازی به تصویب جمهوری اسلامی ندارد.

در مورد بند مربوط به کمونیستها و احزاب کارگری در مانیفست هم در بخش اول نوشته خود گفتیم که در دوره مارکس و انگلس احزاب کمونیستی و کارگری موجود بودند. اکنون آن دوره نیست. مدتهاست که جناح چپ بورژوازی در کشورهای غرب و خارج آن، از جمله احزاب سوسیال دمکرات، حزب لیبر در بریتانیا، حزب کارگر در اسرائیل و احزاب "کارگری" در کشورهای اردوگاهی خود را حزب کارگر خوانده و بقایای آن هنوز هم خود را حزب کارگر میخوانند. اینها در عین حال از سندیکای کارگری نیز حمایت میکنند. کمونیستها اکنون نمی توانند این احزاب را کارگری بخوانند و یا بگویند این احزاب چون

خود را کارگری مینامند پس کارگری هستند چرا؟ چون مارکس در مانیفست نوشته است که کمونیستها از احزاب کارگری جدا نبوده و در تقابل با آن نیستند.

کمونیستهای کارگری در تقابل با سندیکائی که خود کارگران تشکیل میدهند، نیستند. نه تنها نیستند، بلکه جائی که لازم باشد خود نیز در ایجاد آن شرکت میکنند، چه در ایران، چه درمصر و چه در تونس؛ مادام که کارگر غیر از اتحادیه و سندیکا آلترناتیو دیگری، را برای دفاع از خود ایحاد نکرده است. قاطی کردن این دو با هم تحت نام احزاب کارگری، جز عوامفریبی و در خدمت باد زدن عرق کارگرگرایی در میان بخش عقبمانده کارگران و دوآتشه نشان دادن طرفداری خود از سندیکا نیست؛ و این به هدف توجیه چرخیدن خود به سمت سندیکالیسم و هم کاسه شدن با بخشهایی از چپ سندیکالیست است.

"کمونیست ایدئولوژیک"

کورش مدرسی در جای دیگری در مورد برخورد سازمانهای این چپ به سندیکا نیز میگوید: "کمونیست موجود ایدئولوژیک در ایران، چون از سر ایدئولوژی کمونیست شده است، نه از سر رابطه با کارگر، از سر ایدئولوژی به خود میگوید کمونیست و به سندیکا و سندیکالیست و رهبر و فعال سندیکا در ایران نیز میگوید، بورژوا و دشمن"! همانجا.

اولا، "کمونیست ایدئولوژیک" محصول یک دوره تاریخی از چپ و کمونیسم در ایران بود که مدتهاست دوره آن بسر رسیده است. باقیمانده این "کمونیسم" وحتی کسانی که سابقا خود را کمونیست کارگری و با افتخار همراه منصور حکمت جزو (کانون کمونیسم کارگری) می دانستند، مدتهاست که به بستر بورژوائی چپ بازگشته اند. این "کمونیستهای ایدئولوژیک"، رابطه با کارگر را برای این میخواهند که کارگر را به نام "انقلاب" و "ضد رژیمی" بودن صرف دنبال موسوی و کروبی و هر جنبش بورژوائی دیگری که امروز یا فردا راه میافتد بکشانند. این "کمونیستهای ایدئولوژیک" اتفاقا و برخلاف نظر کورش مدرسی نه تنها در گذشته زندگی نمیکنند، که گذشته خود را با حال بورژوازی در جهان نیز وفق داده اند. گشایش فرهنگی جامعه و حتی گشایش سیاسی خود را هم در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی توسط دو آخوند و به کمک اوباما و سازمان ملل و خانم کلینتون و غیره ممکن میدانند. با کسی شوخی نکردند وقتی که گفتند با موسوی و کروبی و رضا پهلوی کشتی نمیگیرند. چپی که حتی "ضد رژیمی" در گیومه هم نمانده است. اگر فردا بینند که رضا پهلوی است که میتواند کاری بکند، تردیدی نداشته باشید که پرچم سه رنگ را بدست کادرها و اعضاء و هواداران خود خواهد داد. میلیتانت ترین آنها به خاطر هم رنگ شدن با جنبش بورژوائی اینها سوسیالیسم خود را "انسانی" کرد. احزاب و سازمانهای چپ بورژوا که ما خوشحالیم از اینکه رهبر و فعال کارگری و کمونیست درون طبقه کارگر آنان را قبول نداشته و در آینده هم قبول نداشته باشند و به آنان نپیوندند. میخواهیم به کارگر هرچه بیشتر بی ربط باشند. ما جدل و نقدی به این چپ نداریم که چرا به کارگر بی ربط است، بگذار بی ربط باشد.

ثانیا، جدل کورش مدرسی با این چپ بر سر سندیکا و سندیکالیسم ساختگی است، در خدمت "ایدئولوژیک" نشان دادن طرفداری خود از سندیکا و سندیکالیسم است. وگرنه می توانست در یک پارگراف بگوید که به سندیکالیسم در ایران باید با احتیاط برخورد، سندیکالیسم در ایران مثل غرب نیست، لذا سندیکا در ایران از بخت و اقبال چندانی برخوردار نیست و کسی که بسادگی رهبر و فعال کارگری این عرصه را چه در ایران و حتی چه در اروپا "خائن" و "فاسد" می نامد، یادش باشد که کارگر میداند سندیکالیسم جنبش بورژوائی است که بورژوازی آن را به مبارزه طبقه کارگر تحمیل کرده و کارگر این را میداند اما ناچار از دست بردن به آن است. دیگر این بحث کشاف و طولانی در جدلی ساختکی با چپ بورژوا و درواقع با هدف انحلال کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی آن را لازم ندارد.

همه شاخه های مختلف این چپ طرفدار سندیکا هستند و از سندیکا هم به خاطر کشاندن کارگر به زیر بیرق جنبشهای بورژوائی حمایت میکنند و اگر سندیکا بدرد این کار نخورد، و یا رهبر و فعال کارگری سندیکا به اینها روی خوش نشان ندهد و یا اینها را قبول نداشته باشد، میروند پرونده رفرمیسم بورژوائی در غرب را علیه سندیکا و فعال کارگری سندیکا در ایران رو میکنند. و یا میگویند از دولت آمریکا پول گرفته اند. اینهم نه از سر "اعتقاد ایدئولوژیک" به کمونیسم و نه از سر کم توجهی بعضی از شاخه های این چپ به آن بند مانیفست کمونیست است! این چپ و شاخه های آن مدام درب رهبران این

اتحادیه های بزعم کورش مدرسی "تفرقه انداز" در کشورهای غرب را گرفته اند و انصافا در تمام تحصنها و آکسیونهای اعتراضی برای آزادی تشکل و آزادی رهبران سندیکای شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر و دیگر کارگران زندانی شرکت دارند و فعالند.

چپ بورژوا تاریخا خود را در موقعیت جناح راست جنبش بورژوائی خود قرار داده است، قرار نیست خودش منشاء اثری در جامعه باشد. این چپ جناح راست خود را در قدرت میخواهد تا خودش در موقعیت اپوزیسیون آن باقی بماند، در غیر اینصورت موجودیت خود را چگونه حفظ کند؟ عدم درک اینکه کارگر همان تصمیمی را خواهد گرفت که رهبر و فعال کارگری گرفته است، نزد این چپ معرفتی نیست، ناشی از عدم درک سرمایه داری و عدم درک سوخت و ساز درون طبقه کارگر نیست. ناشی از موقعیتی است که این چپ برای خود در جنبش بورژوائی قائل است. این چپ بقول مارکس سرمایه داری را بدون پرولتاریا و ایده های او برای بورژوازی میخواهد. پرولتاریا را مورد خطاب قرار میدهد برای اینکه دست از ایده های خود در مقابل بورژوازی بردارد. و این در مورد خود کورش مدرسی و مباحث سمینار ش نیز صادق است. برای او هم رهبر و فعال کارگری و آژیتاتور کمونیست تا آنجا بدرد میخورد که نیرو و ظرفیت خود را در سندیکا و فعالیت سندیکائی به کار بیاندازد.

گسست یا حل شدن در چپ بورژوا؟

ادعا میکند که میخواهند نه تنها از نظر فکری بلکه از نظر شیوه ها و سنت و پراتیک نیز از بستر مشترک سی ساله چپ سنتی گسست کند!

میگوید، گسست نه تنها ازنظر فکری، بلکه در پراتیک از بستر مشترک ۳۰ ساله با چپ سنتی یعنی نقد پایه هاي سبک کاري رگه ای از کمونیسم که بزعم کورش مدرسی غیر اجتماعي و بیربط به طبقه کارگر امروز ایران است، عاجز از نفوذ در میان طبقه کارگراست، سرمایه داری را نمی شناسد، کارگر را از آن می تکاند، جامعه از تصویر او خارج است، کمونیسم برای او صرفا عقیده است. میگوید، این چپ بی ریشه است، بی بته است، به فرقه های مذهبی شبیه است، مارکسیسم را از جامعه و از طبقه تهی کرده است، مکانیزمهای نفوذ در جامعه را نمی شناسد، با کارگر "فاصله" دارد، به زندگی و مبارزه پرولتاریا در ایران مربوط نیست و غیره و غیره. به این گفته های کورش مدرسی جمله زیر و چند پاراگراف دیگر را نیز از او اضافه کنید:" چه کسی حکم داده است که کمونیسم را فقط کسانی میتوانند متحزب کنند که محصول انقلاب ۵۷ ایران هستند. اینها غالبا عملا یا ذهنا تبعیدی هستند" –همانجا- بخش دوم.

می افزاید:

"همانطور که در بخش اول این بحث توضیح دادم دامنه دسترسی احزاب چپ به طبقه کارگر بسیار محدود است. درنتیجه محدود کردن کمیته های کمونیستی تنها به آن بخش از طبقه کارگر که حزب حکمتیست یا هر حزب دیگری به آن‌ها دسترسی دارند در عمل محدود نگاه داشتن دامنه تشکیل این کمیته ها و محدود نگاه داشتن تحزب کمونیستی در طبقه کارگر به آنچه احزاب چپ در این دوره میتوانند انجام دهند است." و بالاخره:

"بازهم در بخش قبل توضیح دادم که صرف نظر از محدودیت عملی دسترسی احزاب چپ به طبقه کارگر که ناشی از فشار اختناق است، این احزاب از نظر خطی و جنبشی در ارتباط با طبقه کارگر "معضل" دارند. بسیار بیش از فعالین طبقه کارگر به داده‌ها، مفاهیم، سنت‌ها و خرافات بورژوائی آلوده هستند. محدود کردن دامنه عمل و شکل‌گیری کمیته های کمونیستی و تحزب کمونیستی در طبقه کارگر به محدودیت‌های جنبشی و خطی چپ زدن تیر به پای خود است. آموزگاران و سازماندهندگان چپ ما خود بیش از فعالین طبقه کارگر نیازمند آموزش و تغییر هستند."- همانجا-

تمام این ادعاها در مورد "گسست" از این چپ و سنتهای سی و دو ساله آن و محدودیتها و آلودگی این چپ به خرافات بورژوائی ناگهان خود را در تغییر این سازمانها از "پائین" ترجمه میکند. قرار است راه کارگر و حزب کمونیست کارگری و

کومه له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران و آرخا و غیره و غیره از "پائین" از "فیلتر" جنبش کمیته های کمونیستی مورد نظر کورش مدرسی رد شوند و به احزاب سیاسی کمونیستی و کارگری آینده ایران تبدیل شوند؟

وقتی به این "جنگ" و شمشیر زدن چوبین در هوا به منظور "گسست" سی و دو ساله از این چپ بزعم کورش مدرسی عملا و ذهنا تبعیدی خیره میشوید، می بینید که دارند خود را در صف آنان قرار میدهند و "مدالها" را بین خودشان تقسیم میکنند. می بینید که این نه جدل است نه جنگ، نه گسست است، بلکه سخنرانی پیش از مراسم پیوستن به صفوف آنان است.

خطاب به آنان گفته میشود: اجازه بدهید که "رهبران و فعالین کمونیست" درون طبقه کارگر، که الزاما تعلقی هم به حزب خاصی ندارند!، اما عناصری از خط و گرایش! شما ها را نمایندگی میکنند، "کمیته های کمونیستی" خود را تشکیل دهند. آنگاه خودشان از پائین و پس از ایجاد "جنبش کمیته های کمونیستی" خود، سازمانهای سیاسی "مورد علاقه" خود را از میان شما ها انتخاب خواهند کرد! – همانجا-

قرار بود "بطور اخص" بحث این سمینار کورش مدرسی راجع به حزب حکمتیست نباشد، اما خوشبختانه بعدا در تکمیل سمینار خود در مورد حزب حکمتیست نیز اظهار نظر میکنند و میگویند:" حزب حکمتیست، به اعتقاد من، تا کنون بهترین پلاتفرم را برای شکلگیری یک حزب کمونیستی طبقه کارگر فراهم کرده است و تا آنجائی که خط و مشغله هایش لااقل در سطح رسمی همین بماند، شانس بیشتری باید داشته باشد. اما با وضعی که احزاب چپ موجود دارند، و به آن اشاره کردیم، این صحنه تماماً باز است. در نتیجه وقتی از رابطه این کمیته ها با احزاب چپ حرف میزنیم یک آلترناتیو که مستقل از اراده چپ موجود میتواند شکل بگیرد تشکیل احزاب جدید کمونیستی طبقه کارگراست. .. گفتم که به اعتقاد من شانس اینکه کمیته های کمونیستی و یا اصولاً هر نوع تحزب کمونیستی طبقه کارگر شکل بگیرند در این است که این حرکت دو سویه شود. یک طرف این قضیه، از سوی مثلا حزب حکمتیست است که امیدوارم احزاب دیگر هم به حرکت به پیوندند. طرف دیگر متعین شدن خطی کمیته ها است که میتواند به شکل جذب شدن به یکی از خط های موجود و یا تشکیل حزب جدیدی (ویا ترکیبی از هردو) صورت بگیرد.- همانجا

چند سطر پائین تر همه این ادعاهایی که بالاتر به آن اشاره کردیم، جای خود را به اظهار امیدواری کورش مدرسی در مورد احزاب و سازمانهای چپ غیرکارگری و آینده آنان داده و به فراخوانی برای پیوستن آنان به حرکت مورد نظر او تبدیل میشود! کدام احزاب؟

توجه کنید:

"سؤال این است که کدام یک از احزاب چپ کنونی شانس دارند که توجه این کمیته ها را جلب کنند و آنان را لااقل از نظر خطی به خود جذب نمایند؟" بخش دوم سمینار کورش مدرسی، تیتر مربوط به کدام حزب و سارمان چپ شانس دارند؟

در جای دیگری میگوید: "هم این چپ باید تغییر کند و هم این کمیته ها". چپ را قابل تغییر دیده بود تا بزعم او به عنوان "کمیته کمونیستی" حلول کنند. پروسه "پیوند" احزاب و سازمانهای چپ بورژوا از "پائین" با مبارزه روزمره طبقه کارگر ظاهرا تکمیل شده است!

چپ حاشیه ای، بزعم کورش مدرسی بی بته و غالبا و معمولا ذهنا تبعیدی، که بقول او تا حال صبح بیدار شده و "مطلب" نوشته است و به کارگر سرسوزنی مربوط نبوده است و جامعه از تصویر او غایب بوده است و کمونیسم را به نوعی روش زندگی تبدیل کرده است، شب میخوابد و ناگهان صبح از خواب بیدار میشود، خود را با بارانی از فعالین کارگر در "جنبش کمیته های کمونیستی" مورد نظر کورش مدرسی روبرو می بیند، آنها را از نظر خطی به خود جذب میکند، و به سرعت تغییر میکند و کارگری میشود و بعنوان حزب و یا احزاب سیاسی کمونیستی کارگری آینده ایران در میاید!

اسم این اغتشاش فکری که در لابلای آن چیزی نیست جز انحلال کمونیسم کارگری و تحزب این گرایش و حل شدن در چپ بورژوائی، را گذاشته اند "گسست" سی و دو ساله از روشها و سبک کار این چپ! و این را قرار بود تحت این نام که گویا

پایه های آن در سمینار کمونیسم کارگری منصور حکمت نیز بیان شده است و ادامه سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر است و با مانیفست منطبق است، بعنوان "نوآوری" و "خط" کورشی مدرسی به حزب حکمتیست قالب کنند!

مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی در نقد "هگلی های جوان" میگویند اشکال کار آنها این بود که در سیستم فکری هگلی مانده و درجا میزدند. میگوید، آنها ادعا میکردند که از آن عبور کرده و فراتر رفته اند. اما وقتی از سیستم فکری هگلی انتقاد میکردند، تکه ها و اجزائی از آن را علیه خود هگل به کار می بردند. و وقتی همدیگر را نیز نقد میکردند، بازهم تکه ها و اجزائی از خود سیستم فکری هگلی را علیه همدیگر به کار می بردند و آن را بعنوان "دست آورد" خود به حساب میاوردند.

در مورد کورش مدرسی نیز دقیقا این روی داده است. ایشان هم، تکه ها و اجزائی از همان سیستم فکری چپ بورژوا را علیه آنان به کار می برد و آن را بعنوان "راه حل و دست آورد و درافزوده" خود در مقابل آنان قرار میدهد. و همانطور که می بینیم اگر دهها نقل قول از لنین و مارکس را هم آورد و کلمات آژیتاتور و فعالین کمونیست را همراه آن با آب طلا نیز نوشت و مباحث این سمینار را در آن قاب گرفت، کمکی نمیکند. مباحث این سمینار همچنان از نظر مضمون و محتوی و پراتیک خویشاوند همان سیستم فکری چپ طبقات غیر کارگری است که کورش مدرسی ظاهرا در نقش "نجات دهنده" و متحد کننده همه یا بخشی از صاحبان این سیستم فکری به هدف سیاسی زمینی معینی ، برآمده است.

اختلاف با چپ غیرکارگری هویتی نیست و نباید باشد

اختلاف با احزاب و سازمانهای چپ غیرکارگری در سمینار کورش مدرسی مطلقا هویتی نیست و نباید باشد. اگر آنها را جزو کمونیسم بورژوائی محسوب کند کل پروژه ایشان دود میشود و به هوا میرود. همه را باید به هر اعتباری؟ علی العموم کمونیست قبول کند، در غیر اینصورت چگونه میتواند از احزاب و سازمانهای این چپ بخواهد که این "افتخار" را به جمع محافل فعالین و رهبران و آژیتاتورهای کمونیست درون طبقه بدهند که در "عشقی دو سویه" آنان را به خود جذب خواهند کرد! و چگونه در ازاء این خوش خدمتی بازهم در "عشقی دو سویه" اجازه خواهند یافت که در زیر لیست بخشی از گروههای این چپ نام خود را بنویسند.

وقتی میگوئیم که سازمان دادن و منسجم کردن طیف کارگران کمونیست درون طبقه کارگر در حزب و نهایتا در کمیته های کمونیستی حزبی برای ما امریست هویتی و دائمی و سرنوشت و آینده طبقه کارگر و حزب حکمتیست و انقلاب کارگری به بسیج اینها حول این حزب گره خورده است. وقتی میگوئیم که این را نمیتوان با ادغام شدن در دیگر خط و خطوط درون طبقه کارگر انجام داد، و این قابل توزیع و تقسیم با دیگر گرایشات درون طبقه کارگر نیست، زدن سندیکا و اتحادیه نیست که همه کارگران میتوانند و باید در آن شرکت کنند، و خلاصه وقتی میگوئیم که این دقیقا سبک کار کمونیستی در تقابل با سبک کار غیرکمونیستی جریانات غیر کارگری است، به ما میگویند، یعنی کارگر کمونیست نباید با کارگر طرفدار حزب توده و اکثریت کار کند؟!

ما میگوئیم اگر ما دائما کمونیست کارگری هستیم، امر سازماندادن و منسجم کردن کارگران رادیکال کمونیست امر دائمی و تعطیل ناپذیر ماست. دائما باید کسب قدرت سیاسی را به آنان یاد داد. دائما باید صف کارگران پیشرو و کمونیست و رادیکال را منسجم کرد و جلو آورد. و این را با چپ موجود نمیتوان به مزایده گذاشت و حراج کرد، اما کورش مدرسی میگوید، حزب خاص و سیاست سازمانی خاص لازم نیست، محدود کننده است!

در این مورد توجه خواننده را به نقل قولی از منصور حکمت در کمونیستها و پراتیک پوپولیستی در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست که گویا بحث اخیر کورش مدرسی از آن تاثیر گرفته است! جلب میکنم:

".. رفیق از این فرمولبندی به این نتیجه رسید که "ما کارگران را سوسیالیست میکنیم، حال آنکه پوپولیستها آنها را به تشکیلات خود فرا میخواندند". من میگویم اگر تشکیلات ما کمونیستی باشد وظیفه دارد که حتما کارگران را به تشکیلات خود

و فقط تشکیلات خود فرا بخواند. کارگران کمونیست باید متشکل باشند و در صفوف ما متشکل باشند. چرا متفرق باشند و یا به تشکلهای دیگر، به خرده بورژوازی بپیوندند؟ آخر مگر کمونیستی غیر از حزب کمونیست هست و رهائی طبقه کارگر جز از طریق متشکل شدن او در سازمان و حزب کمونیستش راه دیگری دارد؟ امروز وظیفه مبرم ما نه فقط سوسیالیست کردن کارگران، بلکه سازمان دادن آنها در صفوف حزبی خودمان است. این کار مبرم، دائمی و روزمره ماست." تاکیدها از متن است.

در جواب گفته میشود، چرا ما را به منصور حکمت ارجاع میدهید؟ گفته میشود، این کمونیسم کارگری مربوطه به گذشته است! چرا از آن بت ساخته اید؟

حزب خاص و یک سیاست سازمانی خاص لازم نیست

وقتی مرزبندی هویتی با چپ بورژوا غیر لازم شد، وقتی گذاشتن افق عمومی جنبش جلو کارگر غیر لازم شد، و تنها رابطه با کارگر و مبارزه روزمره او مبنای اختلاف شود، دیگر کمونیسم خاص، کمونیسم کارگری و تحزب خاص آن هم غیر لازم میشود، سیاست سازمانی خاص نیز بیمورد میشود.

سرانجام اولویت بسیج و متشکل کردن "کارگر خاص" در یک حزب خاص، نیز نالازم و کلا نه فقط تحزب کمونیستی آن که هر نوع تحزب آن نیز کنار گذاشته میشود.

کورش مدرسی در این مورد چنین میگوید:" اما اینجا بحث من این است که محدود کردن تشکیل کمیته های کمونیستی به فعالیت تشکیلاتی یک حزب خاص محدودیتی نا لازم است" و ادامه میدهد:" در نتیجه اینجا بحث من این است که تشکیل کمیته های کمونیستی باید از سیاست سازمانی یک حزب خاص فراتر برد، آنرا به یک فراخوان واقعی، عملی و قابل اتخاذ برای طیف وسیعی از فعالین کمونیست تبدیل کرد جنبش کمیته های کمونیستی که پیش برندگان آن الزاماً به حزب خاصی تعلق ندارند." - بخش دوم سمینار-

هرکسی که چند روز سیاست کرده باشد و از مکانیسم واقعی فعل و انفعال درونی طبقه کارگر باخبر باشد میداند که جمع فعالین کارگری خودشان "آگاهانه" به دور "پلاتفرم عمومی" ای متحد نمیشوند تا مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را در "تمام وجوه" آن هدایت کنند. اگر این طور بود پس حزب و ضرورت تحزب کمونیستی این محافل از کجا درآمده است؟ اگر بدون حزب این گرایش و جذب محاقل این گرایش در این حزب این کار ممکن بود، همانطور که پیشتر گفتیم اکنون انقلاب سوسیالیستی در چند کشور پیروز شده بود.

هدف اولیه مانیفست کمونیست هم که گویا مورد استناد سمینار کورش مدرسی در است، تحزب سیاسی طبقه کارگر بود. مانیفست برنامه حزب سیاسی خاص کمونیسم کارگری است که کارش سر و سامان دادن فکری و سیاسی و سازمانی به این سنت سیاسی و رهبران و فعالین آن بوده است. تاکید مانیفست اتفاقا و دقیقا بر ضرورت این حزب خاص بود.

حال فردی آمده و ظاهرا در استناد به مانیفست ضرورت این حزب خاص را در انسجام دادن فکری و ساسی و سازمانی این فعالین نالازم و دست و پاگیر اعلام میکند!

اما بیائیم و فعلا از هدفی که زیر پوشش "جنبش کمیته های کمونیستی" دنبال میشود، کمی فاصله بگیریم. ظاهر قضیه این است که یک نفر آمده است و ادعا میکند که میخواهد فراخوانی بدهد و جمع محافل فعالین و آژیتاتورهای کمونیست را در "جنبش کمیته های کمونیستی" متحد کند. خود این فرد خود را عضو حزب خاصی میداند. قرار بود این پروژه به سیاست حزب حکمتیست نیز تبدیل شود که حزب خاصی است با سیاست سازماندهی خاص خودش.

حال آن فرد عضو حزب به کنار. ممکن است ادعا کند که او خارج از حزب این کار را خواهد کرد. اگر این پروژه قرار بود به سیاست حزب حکمتیست تبدیل شود باید این حزب از قبل انحلال خود را بعنوان یک حزب خاص اعلام میکرد و سیاست

سازماندهی خاص خودش را نیز کنار میگذاشت تا به او اعتماد کنند که واقعا دارد از یک حزب خاص و از یک سیاست سازمانی خاص نیز فراتر میرود. نمیشود هم بعنوان حزب خاص عمل کرد و هم دو تا سیاست سازماندهی مختلف را داشت!؟ و مرتب هم گفت و نوشت که حزب خاص لازم نیست و هیچگاه موفق نمیشود و سیاست سازماندهی خاص هم غیر لازم و دست و پاگیر است!

لذا رفتن دنبال این پروژه، عملا چیزی جز قبول انحلال حزب حکمتیست و کنار گذاشتن سیاست سازماندهی او در میان طبقه کارگر به نفع این پروژه نبود و نیست. وقتی میگویند که حزب حکمتیست هم در کنار دیگر احزاب و گروههای چپ بورژوا یکی از شرکت کنندگان در مسابقه تبدیل شدن به یکی از احزاب سیاسی کمونیستی "جدید" آینده ایران است، دارند ضرورت و موجودیت این حزب را در مقابل احزاب و گروههای آن چپ غیرلازم و دست و پاگیر اعلام میکنند و در کل دارند انحلال کمونیسم کارگری و ضرورت تحزب کمونیستی آن را فریاد میزنند. اگر کسی به کمونیست کارگری بودن این حزب معتقد است، حال با هر درجه از کمبود فکری و سیاسی ای که این حزب و رهبران آن دارند، قاعدتا باید در مقابل این حرکت و دادن این تصویر از حزب خود بایستد. اگر کسی میگوید این حزب هم یکی از آن احزاب و سازمانهای چپ بورژواست، ماندن خود را در این حزب دیگر چگونه توجیه میکند؟

اگر ادعا میکنند که بحث این نیست بلکه گسست از سنت و سبک کار چپ "ضد رژیمی" است که ظاهرا کل چپ بورژو در این چپ خلاصه شده است و این بخش از چپ بورژوا کائنات طرفداران پروژه کورش مدرسی را تشکیل داده است، چرا به جای ادعای گسست از آنان دوباره سراغ آنان میروند و به آنان برای "هم خط" کردن جمع فعالین و رهبران و آژیتاتورهای کمونیست در "جنبش کمیته های کمونیستی" مورد نظر خود فراخوان میدهند و قرار است از اینطریق آنان را به احزاب سیاسی کمونیستی کارگری آینده ایران تبدیل کنند؟!

قرار بود راه کارگر و حزب کمونیست کارگری و آرخا و غیره را از این طریق کارگری کرده و آنان را به احزاب سیاسی کمونیستی کارگری جدید ایران تبدیل کنند! نوشتند، چرا راه کارگر را نمیشود کارگری کرد؟ این بود ادعای گسست سی و دوساله از سنت و سبک کار این چپ!

اسم این عوامفریبی را که چیزی جز گذاشتن کلاه گشاد سندیکالیسم سر کمونیسم کارگری و رهبران فعالین آن درون طبقه کارگر نیست، گذاشته اند ایجاد "حزب در داخل" که قرار بود آن را تحت نام "جنبش کمیته های کمونیستی" به حزب حکمتیست تحمیل کنند.

از "یک حزب خاص فراتر رفتن" کورش مدرسی یا درست تر در "یک حزب عام رفتن" او، دقیقا شعار کسی است که قصد ندارد اهداف اجتماعی متفاوتی و خط مشی متفاوتی از چپ موجود را درون طبقه کارگر نمایندگی و دنبال کند. شعار کسی استکه قصد ندارد که بخش اجتماعی متفاوتی را درون طبقه کارگر سازمان دهد. شعار کسی است که قصد ندارد که با کسی سر آینده جنبش طبقه کارگر دعوا و رقابت و مبارزه کند. قصد ندارد که بگوید جنبش او متفاوت از کسانی است که خود را کمونیست میخوانند ولی در دنیای واقع کمونیست نیستند. و خلاصه شعار کسی است که برای انحلال تحزب کمونیستی کارگر و پیوستن به لیست طرفداران آن در چپ بورژوا، از قبل کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی او را به مزایده و در واقع حراج گذاشته است.

چه نامی مقبول تر از "جنبش کمیته های کمونیستی" برای این انحلال میتوان پیدا کرد!

اما این همه ماجرا نیست، گامهای بعدی دیگری را هم باید بردارند.

"تجزیه خطی" صورت نگرفته است

کورش مدرسی بعد از کنار نهادن حزب خاص و سیاست سازمانی خاص به "عدم تجزیه خطی" میرسند! میگویند:

" یک فاکتور دیگر این واقعیت است که تجزیه خطی در میان فعالین کمونیست طبقه کارگر هنوز صورت نگرفته است. محدود کردن کمیته های کمونیستی و تحزب کمونیستی در طبقه کارگر به طرفداران این یا آن حزب یا این یا آن خط دامنه این تحزب کمونیستی در شرایط موجود را محدود میکند." همانجا.

قرار بود مستقل از حضور و یا عدم حضور احزاب سیاسی در هر مقطع معین مستقل از درجه نفوذ آنها، وجود خطوط فکری و سیاسی مختلف در درون طبقه کارگر امری دائمی و تعطیل ناپذیر باشد. قرار بود که این نه محصول کار حزبی در میان کارگران، بلکه نقطه عزیمت آن باشد.

قرار بود که سنت کمونیستی درون طبقه کارگر و شبکه های رهبران و فعالین کمونیست آن با هر ابهام و ناروشنی و دهها خط و خطوطی که در میان آنان باشند، فعالین کمونیست کارگر این سنت محسوب شده و سر و سامان دادن فکری و سیاسی و سازمانی آنان یکی از کارهای دائمی و تعطیل ناپذیر یک حزب خاص مدعی این گرایش باشد. قرار بود یکی از کارها و عرصه های فعالیت کمونیستی این باشد که مدام به تقابل دیگر گرایشات درون طبقه کارگر رفت و افق عمومی جنبش را جلو آنان گذاشت و بالاخره قرار بود که ما اجازه ندهیم که کارگر و فعال و رهبر کارگری، کمونیسم را از زبان احزاب و گروههای چپ بورژوا یاد بگیرد.

حال یکی آمده است و ظاهرا خود را "مارکسیست" میداند اما فعالیت احزاب و سازمانهای چپ بورژوا را درون طبقه کارگر به عنوان کمونیسم و تحزب کمونیستی کارگر و خط و خطوط آنان را نیز بعنوان خط و خطوط کمونیستی از آنان قبول میکند! ایرادش از آنان فقط این است که اگر تحزب کمونیستی خود را صرفا به طرفداران خود منحصر بکنند دامنه آن را محدود میکنند!

میگویند، تجزیه خطی در میان این فعالین کمونیست صورت نگرفته است، اما محدود کردن تحزب کمونیستی به این یا آن خط دامنه این تحزب را محدود میکند! احتمالا بزعم او "تجزیه خطی" فعلی هنوز "تکمیل" نشده است یا هنوز "ناروشن" است. بزعم کورش مدرسی وقتی این کار به سرانجام میرسد که راه کارگر و آرخا و حزب کمونیست کارگری و کومه له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران و غیره و غیره جمعهای محافل فعالین و رهبران آژیتاتورهای کمونیست را درون " کمیته های کمونیستی" مورد نظر او از نظر "خطی" به خود جذب کنند آنوقت کارگری و کمونیستی خواهند شد! در همان حال هم میگویند که فعالین این احزاب و سازمانها و خط و خطوط آنها در میان این کمیته ها هم اکنون وجود دارد و اگر کسی جلو تقابل این خط و خطوط را بگیرد تیر به پای این "کمیته ها" میزند!

ادعا میکنند که پایه های این هذیان گویی در کمونیسم کارگری منصور حکمت بیان شده و بر مانیفست نیز منطبق است!

اول حزب خاص این گرایش را غیر ضروری اعلام میکنند، بعدا سیاست سازماندهی خاص این جنبش را کنار میگذارند و سپس تحت این عنوان که تجزیه خطی در میان فعالین کمونیست هنوز صورت نگرفته است، با گنگ و بی شکل خواندن فعالین کمونیست، خط کمونیستی آنان را نیز منحل اعلام میکند. گویا کمونیست بودن فعالین کمونیست درون طبقه کارگر هنوز خط و تجزیه خطی نیست!

قرار بود به اعتبار فعالیت این یا آن حزب نرویم سراغ جنبش و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر و فعالیت آنها ملاک برسمیت شناختن این سنت و فعالین کمونیست درون آن نباشد. آخر ناسلامتی خود را کمونیست کارگری خواندیم و قرار بود درافتادن با احزاب غیر کارگری در میان فعالین کمونیست و کارگران یکی از فعالیتهای ما برای منزوی کردن آنان درون طبقه کارگر باشد. حالا فعالیت چپ بورژوا در میان کارگران هم شد فعالیت کمونیستی در میان طبقه کارگر؟

این خط، خط سمینار کورش مدرسی، چیزی جز برگردان همان روش و سنت چپ غیرکارگری نیست که میگفت حرکت سوسیالیستی طبقه تا آنجا مقدور است که این احزاب بر آن تاثیر گذاشته باشند و سازمانش داده باشند و خارج از آن برای اینها کارگر بعنوان یک طبقه و بعنوان پدیده‌ای در بیرون سازمان فاقد سیمای اجتماعی و سیاسی و فکری است. بر همین مبنا این بار از "پائین" و توسط کورش مدرسی حرکت کمونیستی طبقه کارگر تا آنجا مقدور است که احزاب و سازمانهای چپ

بورژوا، چپ غیرکارگری، جمع محافل کارگران و رهبران و آژیتاتورهای کمونیست را از "نظر خطی" به خود جذب کرده و بر آنان تاثیر گذاشته باشند!

بزعم او وقتی درون "کمیته های کمونیستی" یکی خط راه کارگر و دیگری کومه له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران را انتخاب کرد، طبقه کارگر سیماعی اجتماعی و سیاسی و فکری پیدا خواهد کرد و احزاب سیاسی کمونیستی کارگری جدید را بیرون خواهد داد!

تاسف برانگیز است اما واقعیت دارد. این سرنوشت کمونیست سابقی است که به سمت سندیکا و سندیکالیسم چرخیده است و به این هدف به خیال خود حکم انحلال کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی این گرایش را صادر میکند. غرق در خیالبافی خود رو به راه کارگر و هسته اقلیت و کومه له و حزب کمونیست کارگری و غیره چنین وانمود میکند که مساله چرخیدن ایشان به سمت سندیکالیسم نیست، بلکه "نجات" دادن آنان با عبور دادنشان از "فیلتر جنبش کمیته های کمونیستی" مورد نظر خود و تبدیل کردن آنان به احزاب سیاسی کمونیستی کارگری جدید طبقه کارگر در ایران است!

مارکس حدود ۱۷۰ سال قبل مانیفست کمونیست را به این دلیل کمونیست نامید که در جنبش طبقه کارگر کارگرانی بودند که خود را کمونیست می نامیدند و کمونیسم کارگری به قدمت ۱۷۰ سال قبل است.

درست موقعی که ادعا میکنند که روشها و پراتیک روزانه چپ سنتی همه را "آلوده" کرده است و قاعدتا باید بر ضرورت انطباق عمل تشکیلاتی و پراتیک روزانه حزب بر سازماندهی انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر و کسب قدرت سیاسی تاکید شود، وجود تحزب کمونیستی طبقه کارگر بعنوان حزب سازماندهی این انقلاب نیز تحت عنوان "حزب خاص" نالازم اعلام میشود و کنار گذاشته میشود!

درست موقعی که ادعا میکنند که رهبران و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر به خرافات دنیا و مافیهای بورژوائی آلوده هستند، و قاعدتا باید از هر وقت دیگری بیشتر بر ضرورت انسجام دادن به آنان، بر ضرورت بالابردن آگاهی کمونیستی و مارکسیستی آنان و بر ضرورت تفکیک آنان از دیگر گرایشات درون این طبقه توسط حزب تاکید کنند، از قول خود با بی خط خواندن آنان، گرایش آنان را درون دیگر گرایشات درون طبقه کارگر منحل اعلام میکنند.

درست موقعیکه ادعا میکنند که کارگران و فعالین کمونیست پراکنده و بی سر و سامان و متفرق اند و قاعدتا باید بر ضرورت سازمانیابی کمونیستی حزبی آنان و فقط حزبی آنان تاکید شود، سیاست سازمانی این حزب را غیر لازم و محدود کننده اعلام میکنند و بر پراکنده کردن کارگران کمونیست در میان دیگر گرایشات موجود درون طبقه کارگر تاکید میکنند!

و اسم این سندیکالیسم راست را نیز گسست از سی و دو سال سال سنت و سبک کار چپ سنتی میخوانند!

وقتی ما بر ضرورت این سازمانیابی خاص و بر گفته های منصور حکمت در سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر تاکید میکنیم از جمله اینکه:

" کارگران کمونیست باید در روند یک پروسه کارعمیق و سیستماتیک حزب در درون طبقه، بگرد حزب کمونیست و بطور اخص در سازمانهای حزبی خود متشکل شوند. اما این گامهای اولیه و انتقالی برای تحقق این دورنما حیاتی است. اگر ما بتوانیم هویت سیاسی طیف رادیکال طبقه کارگر را ترسیم وتدقیق کنیم، اگر بتوانیم این طیف را تا حد امکان متحد کنیم، اگر بتوانیم رابطه سیاسی و عملی این طیف را با حزب محکم کنیم، آنگاه در مراحل آتی، و بویژه با تغییر نسبی اوضاع سیاسی، اقدام برای سازماندهی گسترده کمیته ها و بشکل های منطقه ای، کارخانه ای و محلی حزب، با اتکا به نفوذ سیاسی و عملی بالفعل حزب در این قشر کارگران بسهولت بسیار بیشتری عملی خواهد شد". ظاهرا اینها بخشی از گسست سبک کار کمونیستی در تقابل با سبک کار چپ سنتی نبوده اند. گویا تاکید کردن بر اینها دگم بودن است، سیاست انتظار است!

کارگر "علی العموم" کمونیست

وقتی گرایش خاص و حزب خاص و سیاست سازمانی خاص کمونیستی کارگری کنار نهاده شد، کارگر کمونیست هم بی خط متمایز اعلام شد، آنگاه نوبت به خود کارگر کمونیست میرسد.

کورش مدرسی میگویند:" .. بعلاوه تشکل کمونیست های علی العموم در قالب شبکه فعالین کمونیست، فی الحال موجود است." همانجا، تیتر مربوط به پلاتفرم کمیته ها.

میتوانید بگوئید که "کمونیست علی العموم" چه صیغه ایست و از کجا آمده است؟ کارگر اگر کمونیست است، کمونیست است و کمونیسمش نیز با هر ابهام و ناروشنی ای کارگری است.

با علی العموم کمونیست خواندن کارگر کمونیست، دارند کمونیسم کارگری درون طبقه کارگر را انکار میکنید. آیا فهمیدن این درک زیادی میخواهد؟

کورش مدرسی شبکه ها و محافل فعالین کارگران رادیکال کمونیست را دلبخواهی، شبکه ها و محافل کارگران و فعالین "کمونیستهای علی العموم" می نامد. بزعم او اگر در "بیرون"، سازمانها و احزاب "علی العموم کمونیست" را دارند، لابد درون طبقه کارگر نیز، شبکه محافل کارگران "علی العموم کمونیست" را خواهند داشت! گویا سوخت و ساز درون طبقه کارگر بدوا با "سوخت و ساز" و خط و جهت سازمانهای چپ غیرکارگری یا بقول کورش مدرسی، چپ موجود صورت میگیرد. و حرکت کمونیستی طبقه نیز ظاهرا تا آنجا مقدور است که این احزاب بر آن تاثیر گذاشته باشند و سازمانش داده باشند تا آنموقع گنگ و بی چهره و "عام" است، "علی العموم کمونیست" است.

ظاهرا درست موقعی که ادعا میکنند که کلمه کمونیسم دچار "اغتشاش" شده است و قاعدتا باید ضرورت جدا کردن کمونیسم خود از کمونیسم بورژوائی یا از جریانات مدعی کمونیسم از هر زمانی مبرم تر شده باشد، نه تنها همه سازمانهای چپ بورژوا را کمونیست بدون گیومه میخوانند، بلکه مهر "کمونیست علی العموم" را بر پیشانی فعال کارگر کمونیست درون طبقه کارگر نیز می زنند؟

کجای این وارونگی در سوخت و ساز طبقه کارگر حتی یک ذره به مارکسیسم و کمونیسم کارگری منصور حکمت شبیه است؟

کسی که خود را مارکسیست میداند و ادعای مارکسیست بودن را دارد، تصور کنید که اگر مارکس و انگلس همه سازمانها و جریاناتی را که به هر اعتباری خود را سوسیالیست میخواندند، بعنوان سوسیالیستهای علی العموم قبول میکردند، و فعالین کمونیست کارگری درون طبقه کارگر را نیز به بهانه اینکه "تجزیه خطی" هنوز صورت نگرفته است کمونیستهای علی العموم میخواندند، و مانیفست خود را مانیفست کمونیستهای علی العموم مینامیدند، نه مارکسی داشتیم نه انگلسی و نه مانیفستی. مانیفست وقتی کارگری شد که مارکس و انگس به سوسیالیست های موجود زمان خود گفتند سوسیالیست فئودال و بورژوا و خرده بورژوا و ارتجاعی و غیره و به کارگران کمونیست درون طبقه کارگر نیز گفتد کمونیسم کارگری.

در میان سازمانهای چپ موجود کدام شانس دارند؟ سرانجام مسابقه شروع میشود!

احزاب و سازمانهای چپ بورژوا، بزعم کورش مدرسی چپ موجود، وارد مسابقه هیجان انگیزای برای جذب محافل فعالین و رهبران و آژیتاتورهای کمونیست میشوند، لااقل از "نظر خطی"، که گویا در "کمیته های کمونیستی" مورد نظر کورش مدرسی جمع شده اند. از اینطریق کارگری میشوند و سپس بعنوان احزاب سیاسی کمونیستی کارگری جدید ایران از آن ور خط بیرون میایند!

میگوید: "سؤال این است که کدام یک از احزاب چپ کنونی شانس دارند که توجه این کمیته ها را جلب کنند و آنان را لااقل از نظر خطی به خود جذب نمایند؟" – همانجا -

همانطور که پیشتر گفتیم اسم این مالیخولیای چپ غیرکارگری را گذاشته اند "جنبش کمیته های کمونیستی"، پروژه ای که نهایتا جز پوششی برای انحلال و غیر لازم خواندن کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی کارگری این گرایش نیست.

موخره

این خط با این سمینار دیر یا زود به اینجا میرسید. دور از انتظار نبود و میتوانست قابل پیش بینی باشد. آکادمیسم در تئوری روی دیگر سکه سوسیالیسم بورژوائی است و چنین نهایتی از آن قابل انتظار بود.

بین کمونیسم کارگری و کمونیسم بورژوائی صندلی وسط نگذاشته اند که کسی بخواهد روی آن بنشیند و ادعای "خط جدیدی" بکند. یا کسی کمونیسم کارگری است، یا کمونیسم بورژوائی است و ملاک آن نیز فکری و اساسا اجتماعی و پراتیکی است.

"حزب در داخل" را در سمیناری تحت عنوان "طبقه کارگر و تحزب کمونیستی" در سندیکالیسمی راست وعریان منحل کردند، حزب در خارج را نیز با تخریب حزبیت و تحزب کمونستی در شنیع ترین شیوه آن به انحلال کشیدند. این ماحصل این خط بود.

کورش مدرسی ماهها قبل از کنگره چهارم حزب حکمتیست اینجا و آنجا اعلام میکرد که از این به بعد به نام خودش حرف میزند. منظورش این بود که خود را به منصور حکمت و کمونیسم کارگری او منتسب نخواهد کرد. او اما جسارت عملی کردن همین ادعا را هم نداشت. به جای اینکه همین نظراتی را که در این سمینار بیان کرده است، صریح و شسته و رفته تحویل خواننده بحث خود میداد، آن را در پوشش کمونیسم کارگری منصور حکمت که گویا پایه های آن در سمینارهای آن بیان شده است و اینکه ادامه سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر است و از سبک کار کمونیستی کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست تاثیر گرفته است، بیان کردند. سمیناری که اساسا هدفش اعلام انحلال کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی این گرایش است.

این بحث که چرا بعد از درگذشت منصور حکمت سرنوشت کمونیسم کارگری به اینجا کشید؟ و چرا یکی به بهانه "حجاریان، حجاریان" کردن، سرانجام قبای ژنده پوپولیسم وارونه خود را به جنبش بورژوا ناسیونالیستی ایران آویزان کرد و چرا دیگری به نام "جنبش کمیته های کمونیستی" در صدد انحلال کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی این گرایش برآمد، بحث معتبری است اما مورد نظر این نوشته نیست و در چهارچوب معین آن نمیگنجد.

هنگام ادیت کردن این نوشته متوجه شدیم که مظفر محمدی در نامه ای خطاب به جمع چهار نفره اقلیت دفتر سیاسی نوشته است که اگر ده سال دیگر هم در حزب حکمتیست میماندند نمیتوانستند "جنبش کمیته های کمونیستی" را در این حزب عملی یا پیاده کنند.

باید از او قبول کرد که درست میگویند. تا ما مدافعان خط حکمتیستی زنده باشیم کسی پروژه انحلال کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی این گرایش را تحت هیچ پوششی نمیتواند به حزب حکمتیست قالب کند. بطور قطع با سد و مانع فکری و سیاسی رهبران و کادرهای کمونیست کارگری درون این حزب روبرو خواهد شد.

آخرین کلام ما این است کسی که معمار تخریب تحزب کمونیستی در ابعاد وسیع آن و دور زدن و زیرپا نهادن ارگانهای حزبی است، شایسته بحث و جدل فکری و سیاسی نیست، باید او را به حال خود رها کرد. اما متاسفانه عقبگرد آنچنان عمیق است که هنوز کسانی هستند که نه تنها علیه تخریب حزبیت کمونیستی کورش مدرسی و جمع اقلیت دفتر سیاسی نمی ایستند، بلکه از این خط دفاع هم میکنند و انتظار دارند که با ایشان باید بحث و جدل سیاسی کرد و نظرات او را نقد کرد. این وضعیت واقعی جنبش ماست و ظاهرا ناچار باید تا مدتی دیگر نیز آن را تحمل کرد.

برای اطلاع خواننده باید گفت که این نوشته قبل از پلنوم بیست و یکم حزب حکمتیست آماده شده بود. با توجه به رویدادهای این پلنوم و موکول کردن جدل در مورد این سمینار به بعد ار پلنوم بیست و دوم، این نوشته نیز ادیت و بعد از پلنوم بیست و دوم منتشر میشود.

پایان ۱۱ فوریه ۲۰۱۲

این مقاله را به همان شکل که در سایت منتشر شده است، در اینجا به عنوان بخشی از نوشته های حمه سور و ثبت و مستند کردن آنها، بازتکثیر کرده ام.

مه ۲۰۲۴ ایرج فرزاد